

تحلیل سه‌گانه تاریک شخصیت در رمان‌های رازی در کوچه‌ها و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

مرجان استادی جعفری^۱، فاطمه پاکرو^۲، مریم برزگر^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

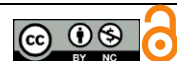
۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Fatemeh.pakrow@iau.ac.ir

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل دقیق و طبقه‌بندی‌شده مؤلفه‌های سه‌گانه تاریک شخصیت، شامل خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی، در دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد و «رازی در کوچه‌ها» اثر فریبا وفا انجام شده است. مسئله اصلی پژوهش آن است که در رمان‌های زن‌نوشت پس از انقلاب اسلامی، تاریکی شخصیت الزاماً در قالب جنایت، خشونت آشکار یا شرارت نمایشی ظاهر نمی‌شود، بلکه در سطح روابط خانوادگی، سکوت‌های عاطفی، مدیریت پنهان اطلاعات، سردی هیجانی، نیاز به دیده‌شدن و ناتوانی در همدلی بازنمایی می‌گردد. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر نقد روان‌شناختی ادبیات است. دو رمان بر اساس چهار معیار انتخاب شدند: تعلق به رمان زنان پس از انقلاب، مرکزیت شخصیت زن و روایت درون‌نگر، حضور پررنگ خانواده و خانه به‌عنوان میدان قدرت، و امکان استخراج شواهد روایی مرتبط با خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی. واحد تحلیل در این پژوهش شخصیت، کنش، گفت‌وگو، سکوت، تک‌گویی درونی، شیوه روایت، رابطه عاطفی و موقعیت روایی است. شاخص‌های خودشیفتگی در متن شامل نیاز به بازشناسی، حساسیت نسبت به نادیده گرفته شدن، تمرکز زخمی بر خویش و تلاش برای ترمیم تصویر خود بود. شاخص‌های ماکیاولیسم شامل پنهان‌کاری، کنترل عاطفی، مدیریت راز، استفاده ابزاری از نقش‌های خانوادگی و هدایت غیرمستقیم روابط بود. شاخص‌های سایکوپاتی نیز در سطح ادبی و غیربالینی، به صورت سردی عاطفی، ضعف همدلی، بی‌حسی روانی، بی‌تفاوتی نسبت به رنج دیگری و خشونت رابطه‌ای خاموش تعریف شد. یافته‌ها نشان داد در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، کلاریس حامل خودشیفتگی آسیب‌پذیر و نیاز به دیده‌شدن است؛ آرتوش نمونه کنترل خاموش، بی‌توجهی عاطفی و بهره‌برداری از نظم خانگی را نشان می‌دهد؛ و امیل با شنیدن، توجه و ایجاد حس فهمیده‌شدن، نقطه آشکارکننده خلأ عاطفی کلاریس است. در این رمان، شواهدی مانند فراموش کردن خود هنگام میزچیدن، پرسش از اینکه در میانسالی چه کاری فقط برای خود انجام داده است، و تکرار خاموش کردن چراغ‌ها، نشان می‌دهد که خودشیفتگی نه به صورت خودبزرگ‌بینی، بلکه به شکل کمبود بازشناسی و حذف تدریجی خود در خانه بازنمایی می‌شود. در «رازی در کوچه‌ها»، تاریکی شخصیت بیشتر با راز، حافظه، خشونت پدانه، سکوت مادرانه و کنترل روایت گذشته پیوند دارد. حمیرا از خلال روایت پدر محضّر، فاصله عاطفی، خشم فروخورده و نگاه گاه بی‌رحمانه به گذشته را آشکار می‌کند؛ ماهرخ با سکوت، بی‌حسی و تحمل فشار، نمونه سایکوپاتی ثانویه و فرسودگی عاطفی است؛ و عبو با خشونت، کنترل و شکاکیت، الگوی ماکیاولیسم سلطه‌گر را نمایندگی می‌کند. سهم اصلی پژوهش آن است که سه‌گانه تاریک شخصیت را از سطح تشخیص‌گذاری روان‌شناختی به الگویی تفسیری برای خوانش رمان فارسی منتقل می‌کند و نشان می‌دهد در ادبیات زنان ایران، تاریکی شخصیت بیشتر در شکل‌های آرام، روزمره، جنسیت‌مند و رابطه‌ای پدیدار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سه‌گانه تاریک شخصیت، خودشیفتگی آسیب‌پذیر، ماکیاولیسم خاموش، سایکوپاتی رابطه‌ای، نقد روان‌شناختی ادبیات، رمان زنان، فریبا وفا، زویا پیرزاد



شیوه استناددهی: استادی جعفری، مرجان، پاکرو، فاطمه، برزگر، مریم. (۱۴۰۵). تحلیل سه‌گانه تاریک شخصیت در آثار رمان‌های رازی در کوچه‌ها و چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲۵(۲)، ۱-۲۵.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

An Analysis of the Dark Triad of Personality in the Novels *A Secret in the Alleys* and *I'll Turn Off the Lights*

Marjan Ostadi Jafari¹, Fatemeh Pakrow^{2*}, Maryam Barzegar³

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Department of Persian Language and Literature, Ga.C., Islamic Azad University, Garmsar, Iran

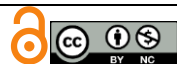
3. Department of Persian Language and Literature, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: Fatemeh.pakrow@iau.ac.ir

Abstract

This study aimed to provide a precise and systematic analysis of the Dark Triad personality traits—narcissism, Machiavellianism, and psychopathy—in the novels *I'll Turn Off the Lights* by Zoya Pirzad and *A Secret in the Alleys* by Fariba Vafi. The central problem of the research is that in women's fiction written after the Islamic Revolution, personality darkness does not necessarily appear through crime, overt violence, or theatrical evil; rather, it is represented through family relationships, emotional silence, hidden management of information, emotional coldness, the need to be seen, and the inability to empathize. The study adopted a descriptive-analytical approach grounded in psychological literary criticism. The two novels were selected based on four criteria: their belonging to post-revolutionary women's fiction, the centrality of female characters and introspective narration, the prominent role of family and domestic space as a field of power, and the possibility of extracting narrative evidence related to narcissism, Machiavellianism, and psychopathy. The unit of analysis in this study consisted of character, action, dialogue, silence, interior monologue, narrative style, emotional relationships, and narrative situations. Indicators of narcissism in the texts included the need for recognition, sensitivity to being ignored, wounded self-focus, and attempts to repair self-image. Indicators of Machiavellianism included secrecy, emotional control, management of hidden truths, instrumental use of family roles, and indirect guidance of relationships. Indicators of psychopathy were defined at a literary and non-clinical level as emotional coldness, weak empathy, psychological numbness, indifference toward the suffering of others, and silent relational violence. The findings demonstrated that in *I'll Turn Off the Lights*, Claris embodies vulnerable narcissism and the desire to be acknowledged; Artoush represents silent control, emotional neglect, and exploitation of domestic order; and Emil, through listening, attention, and creating a sense of being understood, exposes Claris's emotional emptiness. In this novel, textual evidence such as forgetting herself while setting the table, questioning what she has ever done solely for herself in middle age, and the repeated act of turning off the lights indicate that narcissism is represented not as grandiosity, but as lack of recognition and the gradual erasure of the self within domestic life. In *A Secret in the Alleys*, personality darkness is more closely connected with secrecy, memory, paternal violence, maternal silence, and the control of past narratives. Through the narration of her dying father, Hodaya reveals emotional distance, repressed anger, and at times a merciless view of the past; Mahrokh, through silence, numbness, and endurance of pressure, exemplifies secondary psychopathy and emotional exhaustion; and Abou, through violence, domination, and suspicion, represents a model of authoritarian Machiavellianism. The principal contribution of this study is that it transfers the Dark Triad from the level of psychological diagnosis to an interpretive framework for reading Persian novels and demonstrates that in Iranian women's literature, personality darkness emerges primarily in subtle, everyday, gendered, and relational forms.

Keywords: *Dark Triad of Personality, Vulnerable Narcissism, Silent Machiavellianism, Relational Psychopathy, Psychological Literary Criticism, Women's Fiction, Fariba Vafi, Zoya Pirzad*



How to cite: Jafari, M. O., Pakrow, F., & Barzegar, M. (2026). An Analysis of the Dark Triad of Personality in the Novels *A Secret in the Alleys* and *I'll Turn Off the Lights*. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(2), 1-25.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 04 May 2026

Accept Date: 11 May 2026

Initial Publish: 12 May 2026

Final Publish: 22 June 2026

کانون‌های اصلی سازمان‌دهی روایت می‌داند و بر این نکته تأکید دارد که شخصیت داستانی از طریق گفتار، رفتار، توصیف، انتخاب و واکنش‌هایش شناخته می‌شود (3). در همین چارچوب، تحلیل شخصیت‌های دو رمان مورد نظر، به‌ویژه شخصیت‌های زن، باید از سطح توصیف‌های ساده فراتر رود و به پرسش از انگیزه‌ها، شیوه‌های کنترل، شکل‌های پنهان خودمحوری، ظرفیت همدلی، و نسبت شخصیت با دیگران برسد. در رمان‌های زنان پس از انقلاب، این مسئله اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا بسیاری از شخصیت‌ها در محیط‌هایی به ظاهر آرام، خانوادگی و روزمره زندگی می‌کنند، اما در زیر این سطح آرام، تعارض‌هایی انباشته، میل‌هایی سرکوب‌شده، حسرت‌هایی خاموش و رفتارهایی آمیخته با کنترل و مقاومت جریان دارد. بنابراین، خوانش روان‌شناختی این آثار باید به نشانه‌های ظریف، سکوت‌ها، کنایه‌ها، فاصله‌های عاطفی و رفتارهای غیرمستقیم توجه کند.

مفهوم سه‌گانه تاریخ شخصیت، که شامل خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی است، چارچوبی مناسب برای فهم بخشی از پیچیدگی‌های شخصیت در این دو رمان فراهم می‌سازد. این مفهوم نخست در روان‌شناسی شخصیت برای توصیف سه صفت اجتماعی نامطلوب اما نسبتاً عادی شده به کار رفت؛ صفاتی که الزاماً در سطح اختلال بالینی ظاهر نمی‌شوند، اما می‌توانند در روابط بین‌فردی، تصمیم‌گیری‌ها، سلطه‌گری، فریب، خودمحوری و فقدان همدلی بروز یابند (4). خودشیفتگی بیشتر با احساس اهمیت افراطی خویشتن، نیاز به تأیید، حساسیت نسبت به شأن شخصی و گرایش به برتری‌جویی همراه است (5). ماکیاولیسم با محاسبه‌گری، کنترل دیگران، پنهان‌کاری، فریب راهبردی و تقدم هدف بر اخلاق پیوند دارد (6). سایکوپاتی نیز با سردی عاطفی، تکانشگری، بی‌رحمی، فقدان پشیمانی و ضعف همدلی شناخته می‌شود (7). با این حال، در تحلیل ادبی نباید این سه مؤلفه به صورت مکانیکی بر شخصیت‌ها تحمیل شود؛ بلکه باید دید متن

ادبیات داستانی معاصر ایران پس از انقلاب اسلامی، به‌ویژه در قلمرو رمان‌نویسی زنان، یکی از مهم‌ترین میدان‌های بازنمایی تنش‌های روانی، خانوادگی، اجتماعی و جنسیتی بوده است. رمان در این دوره تنها روایتگر رخداد‌های فردی یا خانوادگی نیست، بلکه بستری برای آشکارسازی لایه‌های پنهان ذهن، مناسبات قدرت، اضطراب‌های هویتی و سازوکارهای خاموش سلطه در زندگی روزمره است. از این منظر، رمان‌های زنان ایرانی پس از انقلاب را می‌توان نه فقط به‌عنوان متونی ادبی، بلکه به‌مثابه اسنادی فرهنگی و روان‌شناختی مطالعه کرد که در آن‌ها شخصیت‌ها در پیوندی پیچیده با خانواده، طبقه، جنسیت، حافظه و ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرند. نظریه ادبی معاصر، اثر ادبی را ساختاری چندلایه می‌داند که معنا در آن از تعامل زبان، شخصیت، روایت، بافت اجتماعی و افق خواننده پدید می‌آید (1). بر این اساس، مطالعه رمان‌های «رازی در کوچه‌ها» اثر فریبا وفی و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» اثر زویا پیرزاد از منظر سه‌گانه تاریک شخصیت، امکان خوانشی میان‌رشته‌ای را فراهم می‌کند که هم به ساختار روایی متن توجه دارد و هم به سازوکارهای روانی شخصیت‌ها. چنین خوانشی، در امتداد نقد روان‌شناختی ادبیات قرار می‌گیرد؛ رویکردی که شخصیت داستانی را صرفاً عنصری تزئینی یا ابزار پیشبرد پیرنگ نمی‌داند، بلکه او را محل تلاقی میل، سرکوب، کنش، ترس، خودآگاهی و مناسبات قدرت تلقی می‌کند (2).

در مطالعات ادبی، شخصیت یکی از عناصر بنیادین روایت است؛ زیرا رخدادها، تعارض‌ها، گفت‌وگوها و حتی فضای عاطفی رمان از خلال کنش و واکنش شخصیت‌ها معنا می‌یابد. شخصیت ادبی، برخلاف فرد واقعی، ساخته‌ای زبانی و روایی است، اما این ساخته روایی می‌تواند حامل الگوهای عمیق روان‌شناختی و اجتماعی باشد. میرصادقی در بحث عناصر داستان، شخصیت را یکی از

چگونه از طریق روایت، زبان، رابطه، سکوت و کنش، نشانه‌هایی از این صفات را بازنمایی می‌کند.

رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» زویا پیرزاد، با تمرکز بر زندگی زنی ارمنی به نام کلاریس در آبادان، جهانی را ترسیم می‌کند که در آن روزمرگی، خانه‌داری، مادری، همسری، سکوت و میل به دیده‌شدن درهم تنیده‌اند (8). اهمیت این رمان در آن است که بحران روانی شخصیت نه از طریق حادثه‌های بزرگ و بیرونی، بلکه از خلال جزئیات زندگی روزمره، تکرار وظایف، بی‌توجهی اطرافیان و خلأ عاطفی شکل می‌گیرد. در چنین فضایی، ویژگی‌های تاریک شخصیت الزاماً به شکل خشونت عریان یا رفتارهای مجرمانه آشکار نمی‌شوند، بلکه در قالب خودمحموری‌های کوچک، بی‌تفاوتی‌های عاطفی، کنترل‌های خانوادگی و شکل‌های ظریف نادیده‌گرفتن دیگری ظهور می‌یابند. از سوی دیگر، «رازی در کوچه‌ها» فریبا وفی نیز با ساختاری مبتنی بر حافظه، کودکی، خانواده و بازگشت به گذشته، بستری برای تحلیل وجوه پنهان شخصیت فراهم می‌آورد (9). در این رمان، راز، سکوت، خاطره، ترس و مناسبات خانوادگی به شکل‌گیری وضعیتی کمک می‌کنند که در آن شخصیت‌ها نه فقط از طریق آنچه می‌گویند، بلکه از طریق آنچه پنهان می‌کنند، فهمیده می‌شوند. این دو اثر از آن رو برای تحلیل سه‌گانه تاریک اهمیت دارند که هر دو جهان‌هایی ظاهراً عادی می‌سازند، اما در عمق آن‌ها رابطه انسان با میل، قدرت، سلطه، ترس و خودآگاهی مسئله‌مند می‌شود.

در سطح تاریخی و فرهنگی، رمان زنان ایران پس از انقلاب در بستری شکل گرفت که در آن مسئله زن، خانواده، بدن، خانه، هویت، سکوت و مقاومت اهمیت ویژه‌ای یافت. تاریخ داستان‌نویسی معاصر ایران نشان می‌دهد که رمان فارسی همواره با دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی پیوندی مستقیم داشته و تحولات اجتماعی در ساخت شخصیت‌ها و الگوهای روایی بازتاب یافته است (10). از سوی دیگر، ادبیات زنان ایرانی در

دهه‌های پس از انقلاب کوشیده است تجربه زیسته زن را از سطح کلیشه‌های رایج فراتر ببرد و پیچیدگی‌های درونی او را در نسبت با خانه، جامعه، زبان و قدرت آشکار کند (11). در این میان، مفهوم تقاطع‌مندی نیز می‌تواند به فهم چندلایگی تجربه زنانه کمک کند؛ زیرا شخصیت زن در این آثار فقط با جنسیت تعریف نمی‌شود، بلکه طبقه، قومیت، خانواده، زبان، دین، حافظه و موقعیت تاریخی نیز در شکل‌گیری او نقش دارند (12). بنابراین، سه‌گانه تاریک شخصیت در این دو رمان نباید صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از صفات فردی فهم شود، بلکه باید آن را در پیوند با ساختارهای اجتماعی و فرهنگی خواند.

بیان مسئله پژوهش از این نقطه آغاز می‌شود که بخش مهمی از رمان زنان پس از انقلاب اسلامی، به‌جای روایت رخداد‌های بیرونی و حادثه‌محور، به نمایش وضعیت‌هایی می‌پردازد که در آن‌ها شخصیت از درون فرسوده می‌شود. خانه، خانواده، نقش همسری و مادری، حافظه کودکی، سکوت، ترس از قضاوت و میل به دیده‌شدن، در این آثار به نشانه‌هایی تبدیل می‌شوند که می‌توانند حامل سازوکارهای عمیق روانی باشند. با وجود گسترش مطالعات ادبی درباره رمان زنان، هنوز این پرسش به صورت نظام‌مند بررسی نشده است که مؤلفه‌های سه‌گانه تاریک شخصیت در رمان فارسی چگونه در سطح زبان، روایت، کنش، سکوت و رابطه عاطفی بازنمایی می‌شوند. بسیاری از پژوهش‌های روان‌شناختی، سه‌گانه تاریک را در سطح رفتارهای فردی و اجتماعی بررسی کرده‌اند، اما انتقال دقیق این مفهوم به تحلیل ادبی نیازمند روشی است که هم به مبانی روان‌شناسی شخصیت وفادار باشد و هم استقلال متن ادبی را حفظ کند (4, 13). از سوی دیگر، نقد ادبی نمی‌تواند شخصیت داستانی را به پرونده بالینی فروبکاهد؛ زیرا شخصیت در رمان، ساخته‌ای زبانی، روایی و فرهنگی است و باید در پیوند با بافت داستان، زاویه دید، رمزگان‌های سکوت و روابط قدرت تحلیل شود (1, 14).

معادل فرد واقعی، بلکه برساخته‌ای روایی می‌دانند که از طریق گفتار، رفتار، زاویه دید و ساختار روایت فهمیده می‌شود (3، 16). محور سوم، مطالعات رمان زنان و ادبیات پس از انقلاب است که نشان می‌دهد تجربه زنانه در رمان فارسی غالباً در پیوند با خانه، خانواده، هویت، سکوت و بدن اجتماعی‌شده بازنمایی می‌شود (10، 11). خلاصه پژوهش حاضر در پیوند دادن دقیق این سه محور است.

بر این اساس، پرسش‌های پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شوند: نخست، مؤلفه‌های خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی در شخصیت‌های اصلی و فرعی دو رمان چگونه و از طریق کدام شواهد روایی، گفتاری و رفتاری بازنمایی شده‌اند؟ دوم، در هر رمان کدام مؤلفه برجسته‌تر است و این برجستگی با ساختار روایت، فضای خانه، حافظه، جنسیت و مناسبات قدرت چه نسبتی دارد؟ سوم، چگونه می‌توان مفاهیم روان‌شناسی شخصیت را بدون تقلیل متن ادبی به پرونده روان‌پزشکی، به شاخص‌های قابل تحلیل در رمان منتقل کرد؟ چهارم، سهم این خوانش در توسعه مطالعات شخصیت در رمان ایرانی چیست؟ در سطح فرضیه نیز پژوهش بر این پیش‌فرض استوار است که در هر دو رمان، خودشیفتگی بیشتر به شکل آسیب‌پذیر و نه خودبزرگ‌بینانه، ماکیاولیسم بیشتر به شکل خاموش و رابطه‌ای و نه توطئه‌گرانه، و سایکوپاتی بیشتر به شکل سردی عاطفی و ضعف همدلی و نه خشونت مجرمانه بازنمایی می‌شود. فرضیه دوم آن است که در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، خودشیفتگی آسیب‌پذیر و نیاز به بازشناسی عاطفی برجسته‌تر است، در حالی که در «رازی در کوچه‌ها»، ماکیاولیسم مبتنی بر راز، کنترل گذشته و پنهان‌کاری نقش پررنگ‌تری دارد.

هدف این مقاله تحلیل مؤلفه‌های سه‌گانه تاریک شخصیت در دو رمان «رازی در کوچه‌ها» و «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» با تمرکز بر چگونگی بازنمایی خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی در شخصیت‌ها و روابط روایی است. این مقاله

اهمیت و ضرورت پژوهش در چند سطح قابل توضیح است. نخست آنکه رمان زنان ایران پس از انقلاب، یکی از حوزه‌های مهم بازنمایی تجربه‌های خاموش و کمتر گفته‌شده زنان در خانواده و جامعه است. این رمان‌ها نشان می‌دهند که خشونت و سلطه همیشه با اجبار آشکار همراه نیستند، بلکه ممکن است در تکرار وظایف خانگی، نادیده‌گرفتن نیاز عاطفی، بی‌توجهی به رنج دیگری، کنترل اطلاعات، یا واداشتن فرد به سکوت ظاهر شوند. دوم آنکه سه‌گانه تاریک شخصیت، به دلیل تمرکز بر خودمحوری، بهره‌کشی، فقدان همدلی و کنترل، می‌تواند ابزار مناسبی برای تحلیل رابطه شخصیت با قدرت باشد؛ اما این ابزار فقط زمانی برای ادبیات سودمند است که از تشخیص‌گذاری خشک و مستقیم فاصله بگیرد و به شاخص‌های روایی و متنی ترجمه شود. سوم آنکه بررسی دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «رازی در کوچه‌ها» امکان مقایسه دو الگوی متفاوت از تاریکی شخصیت را فراهم می‌کند: در رمان پیرزاد، خانه و روزمرگی میدان اصلی ظهور تنش‌های عاطفی است؛ در رمان وفی، راز، حافظه و گذشته، سازوکار اصلی تولید سردی، خشم و کنترل روانی را می‌سازند (8، 9).

پیشینه پژوهش را می‌توان در سه محور دسته‌بندی کرد. محور نخست، مطالعات بنیادین روان‌شناسی شخصیت است که سه‌گانه تاریک را به‌عنوان خوشه‌ای از صفات اجتماعی نامطلوب معرفی کرده‌اند. پلهاس و ویلیامز با طرح مفهوم سه‌گانه تاریک، خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی را سه مؤلفه متمایز اما هم‌پوشان دانستند که در خودمحوری، ضعف همدلی و تمایل به بهره‌کشی از دیگران اشتراک دارند (4). جونز و پلهاس نیز با معرفی سنجش کوتاه سه‌گانه تاریک، بر امکان تمایز میان مؤلفه‌ها تأکید کردند و نشان دادند که ماکیاولیسم بیش از دو مؤلفه دیگر با محاسبه‌گری و کنترل راهبردی مرتبط است (15). محور دوم، مطالعات نقد ادبی و شخصیت‌پردازی است که شخصیت را نه

آشکار می‌شود. این وضعیت برای رمان‌های مورد بحث بسیار مناسب است، زیرا پیرزاد و وفی به جای ساختن شخصیت‌های تک‌بعدی، شخصیت‌هایی خلق می‌کنند که در درون روابط روزمره، نشانه‌هایی از ضعف اخلاقی، زخم روانی و میل پنهان به قدرت را بروز می‌دهند.

خودشیفتگی، نخستین ضلع سه‌گانه تاریک، به احساس اغراق‌آمیز اهمیت خویشتن، نیاز به تحسین، حساسیت نسبت به بی‌توجهی و گرایش به مرکزیت روانی در روابط اشاره دارد. کمپبل و میلر خودشیفتگی را پدیده‌ای چندبعدی می‌دانند که می‌تواند هم در قالب خودبزرگ‌بینی آشکار و هم در قالب آسیب‌پذیری پنهان بروز کند (5). میلر نیز در بحث اختلال شخصیت خودشیفته نشان می‌دهد که خودشیفتگی همیشه به شکل غرور آشکار و سلطه‌طلبی مستقیم ظاهر نمی‌شود، بلکه گاه به صورت شکنندگی، حساسیت شدید، نیاز مداوم به تأیید و رنجش از نادیده گرفته شدن پدیدار می‌گردد (17). این تمایز برای تحلیل شخصیت‌های زن در دو رمان اهمیت فراوان دارد؛ زیرا در جهان پیرزاد و وفی، خودشیفتگی کمتر به شکل خودستایی صریح و بیشتر به صورت نیاز فروخورده به دیده شدن، رنج از بی‌اهمیت تلقی شدن و جست‌وجوی جایگاه عاطفی در خانواده ظاهر می‌شود. کرنبرگ نیز در تحلیل خودشیفتگی بیمارگون بر رابطه میان خلأ درونی، نیاز به تحسین و ناتوانی در رابطه عمیق با دیگری تأکید می‌کند (18). از این منظر، می‌توان برخی رفتارهای شخصیت‌ها را نه فقط واکنش‌های ساده عاطفی، بلکه نمودهایی از آسیب خود و تلاش برای ترمیم تصویر خویشتن دانست.

ماکیاولیسم، ضلع دوم سه‌گانه تاریک، با محاسبه‌گری، منفعت‌طلبی، بهره‌برداری از دیگران، پنهان‌کاری و استفاده ابزاری از روابط تعریف می‌شود. کریستی و گیس، در مطالعات بنیادین خود، ماکیاولیسم را گرایشی شخصیتی دانستند که در آن فرد برای رسیدن به هدف، به فریب، کنترل و بی‌اعتنایی اخلاقی متوسل می‌شود (6).

می‌کوشد نشان دهد که ویژگی‌های تاریک در این دو اثر، برخلاف بسیاری از متون حادثه‌محور، بیشتر در سطح روابط عاطفی، سکوت‌های خانوادگی، خودمحوری‌های روزمره، میل به کنترل و ضعف همدلی بازتاب یافته‌اند. همچنین مقاله بر آن است که نشان دهد بازنمایی این ویژگی‌ها در ادبیات زنان پس از انقلاب اغلب شکل نرم، درونی، تدریجی و روانی دارد؛ به گونه‌ای که خشونت نه لزوماً در رخدادهاى شدید، بلکه در تکرارهای کوچک زندگی روزمره، در نادیده گرفتن دیگری، در انکار نیاز عاطفی و در پنهان کردن حقیقت آشکار می‌شود. از این منظر، تحلیل حاضر ضمن بهره‌گیری از نظریه سه‌گانه تاریک شخصیت، آن را با اقتضائات نقد ادبی، شخصیت‌پردازی و بافت اجتماعی رمان فارسی پیوند می‌دهد.

مبانی نظری و چارچوب مفهومی پژوهش

برای تحلیل سه‌گانه تاریک شخصیت در دو رمان مورد بحث، نخست باید روشن شود که این مفهوم چگونه از روان‌شناسی شخصیت وارد قلمرو نقد ادبی می‌شود. سه‌گانه تاریک شخصیت در روان‌شناسی به سه صفت متمایز اما هم‌پوشان اشاره دارد: خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی. پلهاس و ویلیامز این سه صفت را در یک خوشه مفهومی قرار دادند، زیرا هر سه با خودمحوری، سردی عاطفی، فقدان همدلی، تمایل به بهره‌کشی و رفتارهای اجتماعی نامطلوب پیوند دارند (4). فرنهام، ریچاردز و پلهاس نیز در مرور ده‌ساله خود بر این حوزه نشان دادند که اگرچه این سه مؤلفه از نظر روان‌سنجی و نظری مستقل‌اند، اما در سطح رفتاری می‌توانند در قالب الگوهای مشابهی مانند فریب، کنترل، بی‌اعتنایی اخلاقی و سلطه‌جویی ظاهر شوند (13). در تحلیل ادبی، این مفهوم زمانی اهمیت می‌یابد که شخصیت‌های داستانی نه کاملاً خیرخواه و اخلاقی‌اند و نه الزاماً شرور و بیمار؛ بلکه در منطقه‌ای خاکستری قرار دارند که در آن میل به حفظ خویشتن، نیاز به دیده شدن، کنترل دیگران، پنهان‌کاری و فقدان همدلی به تدریج

جونز و پلهاس نیز در معرفی مقیاس کوتاه سه‌گانه تاریک نشان دادند که ماکیاولیسم نسبت به دو مؤلفه دیگر، بیشتر با برنامه‌ریزی راهبردی، کنترل شناختی و رفتارهای حساب‌شده مرتبط است (15). در رمان، ماکیاولیسم می‌تواند در قالب پنهان‌کردن اطلاعات، جهت‌دهی به احساسات دیگران، حفظ موقعیت از طریق سکوت، یا ایجاد وابستگی عاطفی ظاهر شود. اهمیت این مؤلفه در دو رمان مورد بحث آن است که بسیاری از شخصیت‌ها در بافت خانوادگی عمل می‌کنند؛ یعنی جایی که سلطه الزاماً با زور آشکار همراه نیست، بلکه از طریق سکوت، عادت، وظیفه، شرم، انتظار و وابستگی اعمال می‌شود. بنابراین، ماکیاولیسم ادبی در این آثار نه فقط در شخصیت‌های فریبکار آشکار، بلکه در ساختارهای کوچک کنترل روزمره نیز قابل ردیابی است.

سایکوپاتی یا روان‌آزاری، سومین ضلع سه‌گانه تاریک، معمولاً با بی‌رحمی، فقدان همدلی، تکانشگری، رفتار ضداجتماعی، سردی عاطفی و ناتوانی در احساس پشیمانی مرتبط دانسته می‌شود. اسکیم و همکاران، در بررسی شخصیت سایکوپاتیک، بر این نکته تأکید دارند که این مفهوم طیفی است و نباید فقط در سطح جرم و خشونت شدید فهم شود (7). بابیاک و هیر نیز در بحث سایکوپاتی در محیط‌های اجتماعی نشان می‌دهند که برخی ویژگی‌های سایکوپاتیک می‌توانند در قالب جذابیت سطحی، بی‌احساسی، استفاده ابزاری از دیگران و فقدان مسئولیت عاطفی ظاهر شوند (19). این برداشت برای تحلیل ادبی اهمیت دارد؛ زیرا در رمان‌های خانوادگی و اجتماعی، سایکوپاتی ممکن است نه در قالب جنایت یا خشونت آشکار، بلکه در بی‌تفاوتی نسبت به درد دیگری، نادیده‌گرفتن نیاز عاطفی اطرافیان، یا تحمیل سکوت و ترس نمود یابد. به همین دلیل، باید از کاربرد ساده‌انگارانه این مفهوم پرهیز کرد و به جای تشخیص‌گذاری روان‌پزشکی، از آن به عنوان ابزاری تفسیری برای فهم سردی عاطفی، ضعف همدلی و خشونت روانی استفاده نمود.

از منظر روش‌شناختی، انتقال مفاهیم روان‌شناختی به نقد ادبی نیازمند احتیاط نظری است. ادبیات با انسان واقعی سروکار ندارد، بلکه با شخصیت‌هایی سروکار دارد که در زبان و روایت ساخته می‌شوند. ایگلتون تأکید می‌کند که نظریه ادبی باید متن را در پیوند با زبان، ایدئولوژی، تاریخ و مناسبات اجتماعی بخواند و از تقلیل اثر به یک معنای ساده پرهیز کند (14). بنت و روپل نیز نقد ادبی را فرایندی می‌دانند که در آن مفاهیم نظری باید امکان‌گشودن لایه‌های پنهان متن را فراهم کنند، نه اینکه متن را به نمونه‌ای خام برای اثبات یک نظریه فروبکاهند (16). بنابراین، در این مقاله سه‌گانه تاریک شخصیت به‌عنوان چارچوبی تفسیری به کار می‌رود، نه ابزار تشخیص بالینی. شخصیت‌های کلاریس، اعضای خانواده او، شخصیت‌های پیرامونی در رمان پیرزاد، و راوی و شخصیت‌های خانوادگی در رمان وفی، از خلال رفتار، زبان، سکوت، انتخاب و نسبتشان با دیگری تحلیل می‌شوند. این رویکرد با تعریف آبرامز از نقد ادبی نیز سازگار است؛ زیرا نقد در اینجا فرایند تفسیر ساختار، معنا و کارکردهای شخصیت در بافت اثر است (1).

در کنار سه‌گانه تاریک، نظریه‌های شناختی نیز می‌توانند به فهم سازوکارهای شخصیت کمک کنند. گلدستاین در روان‌شناسی شناختی نشان می‌دهد که ادراک، حافظه، توجه و تفسیر ذهنی، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری تجربه فرد از واقعیت دارند (20). در رمان «رازی در کوچه‌ها»، حافظه و بازگشت به گذشته نقش محوری دارند و بنابراین رفتارهای شخصیت‌ها را باید در پیوند با ادراک گزینشی، خاطره، فراموشی و بازسازی ذهنی واقعیت تحلیل کرد. در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نیز توجه کلاریس به جزئیات خانه، رفتار اطرافیان، تغییرات کوچک و نشانه‌های عاطفی، نشان می‌دهد که بحران شخصیت از مسیر ادراک روزمره و تفسیر ذهنی روابط شکل می‌گیرد. در این سطح، تاریکی شخصیت صرفاً در عمل بیرونی نیست، بلکه در نحوه دیدن،

فهمیدن، فراموش کردن، پنهان کردن و معنا دادن به رابطه‌ها پدیدار می‌شود. از این منظر، نظریه شناختی و نقد روان‌شناختی می‌توانند در کنار مفهوم سه‌گانه تاریک، لایه‌های دقیق‌تری از شخصیت‌پردازی را روشن کنند.

ادبیات زنان پس از انقلاب اسلامی نیز باید در چارچوب تاریخی و فرهنگی خاص خود فهم شود. میرقادی‌نی تاریخ داستان‌نویسی ایران را در پیوند با دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که رمان فارسی در هر دوره، حامل نگرانی‌ها، بحران‌ها و پرسش‌های همان دوره بوده است (10).

نافسی نیز در بحث خواندن و زیست زنانه در ایران، به نسبت میان ادبیات، تجربه زنانه و فضای فرهنگی توجه دارد و نشان می‌دهد که متن ادبی می‌تواند امکان بیان تجربه‌هایی را فراهم کند که در زبان رسمی کمتر مجال ظهور دارند (11). همچنین تقاطع‌مندی کرنشاو کمک می‌کند تا شخصیت زن را نه صرفاً در مقام زن، بلکه در شبکه‌ای از موقعیت‌های اجتماعی، خانوادگی، قومی و طبقاتی مطالعه کنیم (12). در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، ارمنی بودن، زن بودن، مادر و همسر بودن، و زیستن در فضای آبادان، همگی در ساخت شخصیت کلاریس نقش دارند (8). در «رازی در کوچه‌ها» نیز خانواده، کوچه، حافظه، کودکی و موقعیت اجتماعی شخصیت‌ها درهم تنیده‌اند و نمی‌توان تاریکی‌های روانی را جدا از این بافت‌ها تحلیل کرد (9).

برای پرهیز از ابهام مفهومی، لازم است مرز میان سه مؤلفه تاریک در سطح ادبی روشن شود. خودشیفتگی در این پژوهش به معنای هر نوع توجه به خویش نیست؛ زیرا هر شخصیت داستانی ممکن است نسبت به خود، گذشته یا جایگاه عاطفی‌اش حساس باشد. شاخص خودشیفتگی زمانی فعال می‌شود که متن، تمرکز شخصیت بر خود را با نیاز افراطی به بازشناسی، رنج از نادیده‌گرفته‌شدن، آسیب‌پذیری در برابر طرد یا تلاش برای بازسازی تصویر خویشتن همراه کند (5, 17). بنابراین، کلاریس یا حمیرا به صرف اندیشیدن

به خود، خودشیفته شمرده نمی‌شوند؛ بلکه زمانی می‌توان از خودشیفتگی آسیب‌پذیر سخن گفت که روایت نشان دهد ارزشمندی روانی آن‌ها به نگاه، تأیید یا بی‌توجهی دیگری گره خورده است. این نکته برای تحلیل ادبی اهمیت دارد، زیرا در رمان زنان، میل به دیده‌شدن ممکن است در سطح اخلاقی به‌ظاهر عادی باشد، اما در ساختار روانی شخصیت، به صورت زخمی پایدار و سازمان‌دهنده رابطه‌ها عمل کند.

ماکیاولیسم نیز در این پژوهش صرفاً به معنای فریبکاری آشکار نیست. در فضای رمان خانوادگی و اجتماعی، کنترل اغلب از مسیرهای غیرمستقیم اعمال می‌شود: سکوت، پنهان‌کاری، تأخیر در بیان حقیقت، تحمیل عادت، استفاده از نقش‌های تثبیت‌شده، یا جهت‌دادن به احساسات دیگران. از آنجا که کریستی و گیس ماکیاولیسم را با کنترل و استفاده ابزاری از روابط پیوند می‌دهند (6)، در خوانش ادبی باید پرسید چه کسی اطلاعات را در اختیار دارد، چه کسی سکوت را مدیریت می‌کند، چه کسی از کار عاطفی دیگری بهره‌مند می‌شود و چه کسی با کمترین گفتار، بیشترین اثر را بر روابط می‌گذارد. در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، ماکیاولیسم گاه در ساختار خانواده و تقسیم نامتقارن مسئولیت‌ها پدیدار می‌شود؛ در «رازی در کوچه‌ها»، در مدیریت راز و کنترل روایت گذشته. بدین ترتیب، ماکیاولیسم از صفت فردی صرف فراتر می‌رود و به سازوکار رابطه‌ای تبدیل می‌شود.

سایکوپاتی در این پژوهش به هیچ‌وجه به معنای تشخیص بالینی نیست. شخصیت‌های رمان مورد بررسی بیمار روان‌پزشکی معرفی نمی‌شوند و پژوهش نیز چنین ادعایی ندارد. مقصود از سایکوپاتی در سطح ادبی، طیفی از نشانه‌هاست که به سردی عاطفی، بی‌حسی، ضعف همدلی، بی‌اعتنایی نسبت به پیامدهای عاطفی رفتار، یا لذت پنهان از ضعف دیگری نزدیک می‌شود (7, 19). این شاخص در رمان وفی به‌ویژه از طریق توصیف‌های سرد از پدر محتر و بی‌حسی مادر در برابر فشارهای طولانی دیده می‌شود. در رمان

دریافت طرح کلی روایت و جایگاه شخصیت‌ها؛ خوانش دوم برای استخراج شواهد مربوط به خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی؛ خوانش سوم برای مقایسه شواهد، حذف برداشت‌های فاقد پشتوانه متنی و طبقه‌بندی یافته‌ها بر اساس مؤلفه، شخصیت و کارکرد روایی. در این فرایند، سه‌گانه تاریک به‌عنوان چارچوب مفهومی راهنما به کار رفت، اما تفسیر نهایی تابع متن و شواهد روایی بود. معیار انتخاب رمان‌ها به صورت روشن چنین بوده است: نخست، هر دو اثر متعلق به رمان‌نویسان زن ایران پس از انقلاب اسلامی‌اند و در مرکز خود تجربه‌های زنانه، خانوادگی و عاطفی را قرار می‌دهند. دوم، هر دو رمان از نظر روایت، به درون‌نگری و بازنمایی جزئیات زندگی روزمره وابسته‌اند و به همین دلیل برای خوانش روان‌شناختی مناسب‌اند. سوم، در هر دو رمان، شخصیت زن در نسبت با خانه، خانواده، حافظه، نقش‌های جنسیتی و فقدان گفت‌وگوی عاطفی تعریف می‌شود؛ بنابراین امکان بررسی رابطه میان شخصیت و ساختار اجتماعی وجود دارد. چهارم، این دو رمان در رساله مادر، بخشی از جامعه گسترده‌تری از رمان‌های زن‌نویست پس از انقلاب بوده‌اند، اما در مقاله حاضر به دلیل ضرورت تمرکز و عمق تحلیلی، فقط دو رمان انتخاب شده‌اند تا امکان ارائه شواهد دقیق‌تر و مقایسه تفصیلی فراهم شود. بنابراین، محدودکردن دامنه مقاله نه حذف تصادفی داده‌ها، بلکه تصمیمی روش‌شناختی برای افزایش تمرکز و پرهیز از کلی‌گویی است.

واحد تحلیل در پژوهش حاضر صرفاً «شخصیت» به معنای نام یک فرد داستانی نیست، بلکه مجموعه‌ای از واحدهای روایی است که شخصیت را می‌سازند. این واحدها عبارت‌اند از: کنش‌های آشکار شخصیت، گفت‌وگوها، تک‌گویی‌های درونی، سکوت‌ها، حذف‌ها، خاطره‌ها، واکنش‌ها به دیگری، شیوه توصیف راوی، نحوه توزیع اطلاعات، موقعیت‌های خانوادگی، و نمادهای فضایی مانند خانه، کوچه، آشپزخانه، تخت بیماری، درخت، چراغ و میز غذا. در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، واحدهای مهم تحلیل شامل رفتار

پیرزاد نیز سایکوپاتی در شکل خفیف‌تر، در بی‌توجهی عاطفی و ناتوانی شخصیت‌ها از فهم رنج کلاریس حضور دارد. بنابراین، سایکوپاتی ادبی در اینجا نه خشونت جنایی، بلکه قطع ارتباط عاطفی و ناتوانی در پاسخ اخلاقی به رنج دیگری است.

انتقال مفاهیم روان‌شناسی به نقد ادبی در این مقاله بر چهار اصل استوار است. اصل نخست، تقدم متن بر نظریه است؛ یعنی هیچ مؤلفه‌ای بدون شاهد روایی به شخصیت نسبت داده نمی‌شود. اصل دوم، طیفی‌بودن صفات است؛ یعنی شخصیت‌ها در سطحی از نشانه‌های خودشیفتگی، ماکیاولیسم یا سایکوپاتی قرار می‌گیرند، نه اینکه کاملاً با یک برجسب تعریف شوند. اصل سوم، توجه به بافت اجتماعی و جنسیتی است؛ زیرا در رمان زنان، رفتار شخصیت‌ها اغلب محصول همزمان فردیت، نقش جنسیتی، خانواده، طبقه، قومیت و حافظه است (12). اصل چهارم، تفکیک میان داوری اخلاقی و تحلیل روان‌شناختی است. هدف پژوهش محکوم‌کردن شخصیت‌ها نیست، بلکه فهم این است که چگونه رمان نشان می‌دهد فرد می‌تواند هم آسیب‌دیده و هم آسیب‌زننده باشد. چنین رویکردی با نقد روان‌شناختی ادبیات سازگار است، زیرا اثر ادبی را میدان تلاقی میل، زبان، ناخودآگاه، قدرت و تجربه اجتماعی می‌داند (2).

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی - تفسیری و از نظر روش، توصیفی - تحلیلی است و در چارچوب نقد روان‌شناختی ادبیات انجام شده است. روش توصیفی - تحلیلی از آن جهت انتخاب شد که هدف پژوهش سنجش کمی فراوانی واژگان یا استخراج آماری مؤلفه‌ها نیست، بلکه تحلیل چگونگی ظهور نشانه‌های شخصیتی در ساختار روایت، کنش شخصیت‌ها، روابط خانوادگی، سکوت‌ها و الگوهای عاطفی است. داده‌های پژوهش از دو متن روایی «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «رازی در کوچه‌ها» گردآوری شد و هر رمان در چند مرحله خوانده شد: خوانش نخست برای

کلاریس در خانه، رابطه او با آرتوش، مواجهه با امیل، توجه او به دیده‌نشدن، و نشانه‌هایی مانند فراموش کردن بشقاب خود در میز غذاست. در «رازی در کوچه‌ها»، واحدهای مهم تحلیل شامل روایت حمیرا از پدر محضر، سکوت و بی‌حسی ماهرخ، رفتار عبو، رازهای خانوادگی، خاطرات کودکی و نحوه بازگشت راوی به گذشته است. این تعریف از واحد تحلیل به پژوهش امکان می‌دهد که از سطح برداشت‌های کلی فراتر رود و هر ادعا را به نشانه‌های متنی متصل کند.

شاخص‌های تشخیص مؤلفه‌ها پیش از تحلیل نهایی مشخص شد. در مؤلفه خودشیفتگی، شاخص‌هایی مانند نیاز به تأیید و دیده‌شدن، رنجش از بی‌توجهی، تمرکز بر تصویر خود، حساسیت نسبت به طرد، جبران احساس بی‌ارزشی و پیوندزدن ارزش خود به نگاه دیگری در نظر گرفته شد (5, 17). در مؤلفه ماکیاولیسم، شاخص‌هایی مانند پنهان‌کاری، کنترل عاطفی، هدایت روابط از راه سکوت، مدیریت راز، استفاده ابزاری از نقش‌های خانوادگی، تکیه بر منفعت رابطه‌ای و توزیع نامتقارن قدرت بررسی شد (6, 15). در مؤلفه سایکوپاتی، شاخص‌هایی مانند سردی عاطفی، بی‌حسی، فقدان همدلی، بی‌اعتنایی به رنج دیگری، ناتوانی در احساس پشیمانی روایی و خشونت خاموش در روابط مورد توجه قرار گرفت (7, 19). به‌کارگیری این شاخص‌ها سبب شد تحلیل‌ها از تفسیر آزاد فاصله بگیرند و به شبکه شواهد قابل ارجاع در متن متکی باشند.

برای افزایش اعتبار تحلیل، چند اقدام روش‌شناختی انجام شد. نخست، هر شاهد روایی فقط زمانی در تحلیل نهایی به کار رفت که با بیش از یک نشانه پشتیبانی شود؛ برای مثال، یک جمله کوتاه به‌تنهایی مبنای انتساب خودشیفتگی یا ماکیاولیسم قرار نگرفت، مگر آنکه با کنش، وضعیت روایی یا تکرار رفتاری همراه باشد. دوم، میان سطح شخصیت و سطح ساختار اجتماعی تمایز گذاشته

شد؛ یعنی در مواردی که رفتار فردی محصول نقش‌های جنسیتی یا فشار خانواده بود، تحلیل به برچسب‌گذاری فردی محدود نماند. سوم، از کاربرد بالینی اصطلاحات پرهیز شد و اصطلاحات «خودشیفتگی»، «ماکیاولیسم» و «سایکوپاتی» به معنای ادبی، تفسیری و زیربالینی به کار رفت. چهارم، یافته‌ها در قالب جداول طبقه‌بندی شدند تا مشخص شود هر مؤلفه در کدام شخصیت، با کدام شاهد و با چه کارکرد روایی ظاهر شده است. این شفاف‌سازی روش‌شناختی، مستقیماً با هدف کاهش ابهام در فرایند تحلیل و پاسخ به ضرورت ارائه واحد تحلیل و شاخص‌های تشخیص انجام شده است.

یافته‌ها و تحلیل متن

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در هر دو رمان، سه‌گانه تاریک شخصیت در وضعیت‌های زیربالینی، روزمره و رابطه‌ای ظاهر می‌شود. هیچ‌یک از شخصیت‌های اصلی را نمی‌توان نمونه کامل و ناب یک صفت تاریک دانست. در عوض، متن‌ها شخصیت‌هایی خاکستری می‌سازند که در آن‌ها آسیب‌دیدگی و آسیب‌رسانی همزمان عمل می‌کند. این نکته برای تحلیل رمان زنان اهمیت دارد، زیرا در این آثار، خشونت و تاریکی اغلب نه با جنایت و حادثه، بلکه با سکوت، بی‌توجهی، تکرار نقش‌های فرساینده و تحمیل عاطفی پدیدار می‌شود. در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، خودشیفتگی آسیب‌پذیر در کلاریس برجسته‌تر است؛ ماکیاولیسم در نظم خانوادگی و نقش‌های عادت‌شده حضور دارد؛ و سایکوپاتی در سطح خفیف‌تر، به شکل سردی عاطفی و نادیدن رنج دیگری دیده می‌شود. در «رازی در کوچه‌ها»، ماکیاولیسم و سایکوپاتی رابطه‌ای پررنگ‌ترند، زیرا راز، کنترل گذشته، خشونت پدرانه و بی‌حسی مادرانه در ساختار روایت نقش تعیین‌کننده دارند. جدول زیر جمع‌بندی طبقه‌بندی‌شده یافته‌ها را نشان می‌دهد.

جدول ۱. خلاصه یافته‌های پژوهش

رمان	شخصیت/سطح تحلیل	مؤلفه غالب	شاهد روایی/رفتاری	تفسیر تحلیلی
چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم	کلاریس	خودشیفتگی آسیب‌پذیر	فراموش کردن خود هنگام میزچیدن؛ پرسش از اینکه در زندگی چه کاری فقط برای خود کرده است	ارزشمندی او به بازشناسی عاطفی و دیده‌شدن در خانه وابسته شده است
چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم	آرتوش و نظم خانواده	ماکیاولیسم خاموش	تثبیت کلاریس در نقش مراقبت‌گر و بدیهی‌پنداشتن کار عاطفی او	کنترل از راه عادت، نقش جنسیتی و بهره‌برداری از سکوت اعمال می‌شود
چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم	امیل	نفوذ عاطفی/جذابیت رابطه‌ای	گوش‌دادن، توجه به علایق کلاریس، ایجاد حس فهمیده‌شدن	او فقدان عاطفی خانه را آشکار می‌کند و میل کلاریس به بازشناسی را فعال می‌سازد
رازی در کوچه‌ها	حمیرا	خودشیفتگی دفاعی و سردی عاطفی	روایت پدر محترض با فاصله عاطفی، خشم فروخورده و بازسازی گذشته	تمرکز بر خود زخمی و فاصله‌گذاری عاطفی راهی برای مدیریت رنج گذشته است
رازی در کوچه‌ها	ماهرخ	سایکوپاتی ثانویه/بی‌حسی	سکوت، بی‌حسی، تحمل فشار و فرسودگی روانی	سردی نه از بی‌رحمی، بلکه از فرسایش طولانی و حذف امکان بیان عاطفه ناشی می‌شود
رازی در کوچه‌ها	عبو و ساختار پدرسالار	ماکیاولیسم سلطه‌گر	کنترل بدن و رفتار زن، خشونت خانگی، شکاکیت و تصمیم‌گیری یک‌سویه	قدرت خانوادگی به ابزار کنترل و تولید ترس تبدیل می‌شود

در جدول بالا یافته‌ها بر اساس رمان، شخصیت، مؤلفه غالب، شاهد روایی و تفسیر تحلیلی طبقه‌بندی شده‌اند. این طبقه‌بندی برای جلوگیری از کلی‌گویی و تکیه‌دادن تحلیل بر شواهد متن انجام شده است.

جدول ۲. تحلیل تطبیقی مؤلفه‌ها

مؤلفه	شاخص عملیاتی در پژوهش	نمود در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم	نمود در رازی در کوچه‌ها
خودشیفتگی	نیاز به دیده‌شدن، حساسیت به بی‌توجهی، ترمیم تصویر خود	کلاریس از نادیده‌گرفته‌شدن، حذف خود از میز و کمبود توجه عاطفی رنج می‌برد	حمیرا و ماهرخ با خود زخمی، شرم، سکوت و فاصله‌گذاری از خویشتن مواجه‌اند
ماکیاولیسم	کنترل، پنهان‌کاری، مدیریت اطلاعات و بهره‌برداری رابطه‌ای	نقش‌های خانگی و سکوت، نظم خانواده را به سود دیگران حفظ می‌کند	راز، حافظه و قدرت پدرانه، روابط را کنترل و روایت گذشته را سامان می‌دهد
سایکوپاتی	سردی عاطفی، ضعف همدلی، بی‌حسی و بی‌اعتنایی به رنج دیگری	به شکل بی‌توجهی عاطفی و ناتوانی اطرافیان در دیدن رنج کلاریس ظاهر می‌شود	به شکل بی‌حسی ماهرخ، فاصله عاطفی حمیرا و خشونت سرد روابط خانوادگی دیده می‌شود

جدول دوم نشان می‌دهد که هر مؤلفه در دو رمان به شکل متفاوتی تحقق یافته است؛ بنابراین، پژوهش به جای تحمیل یک الگوی ثابت بر دو متن، شاخص‌های روان‌شناختی را بر اساس بافت روایی هر اثر بازخوانی کرده است.

تحلیل رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از همان عنوان خود یکی از نشانه‌های مرکزی تحلیل را در اختیار می‌گذارد: خاموش کردن چراغ‌ها، کنشی کوچک و روزمره است، اما در ساختار رمان به نماد مسئولیتی تبدیل می‌شود که همواره بر دوش کلاریس قرار دارد. پرسش تکرارشونده درباره خاموش کردن چراغ، فقط یک عادت خانوادگی نیست، بلکه نشان می‌دهد نظم خانه به گونه‌ای شکل

گرفته که کلاریس آخرین کسی است که می‌ایستد، می‌بیند، جمع می‌کند و خاموش می‌کند. او در مرکز کار عاطفی خانواده قرار دارد، اما این مرکزیت به رسمیت شناخته نمی‌شود. در چنین وضعیتی، خودشیفتگی آسیب‌پذیر او نه از غرور، بلکه از کمبود بازشناسی پدید می‌آید. وقتی در متن رمان با نشانه‌هایی مانند «چرا کسی به فکر من نبود» یا پرسش از اینکه در سی و هشت سالگی چه کاری را فقط برای خودش انجام داده است روبه‌رو می‌شویم، بحران کلاریس از سطح شکایت فردی فراتر می‌رود و به مسئله حذف تدریجی سوژه زن در خانه تبدیل می‌شود (8).

یکی از شواهد روشن خودشیفتگی آسیب‌پذیر در شخصیت کلاریس، صحنه‌ای است که او هنگام میزچیدن متوجه می‌شود برای خودش بشقابی در نظر نگرفته است. عبارت کوتاه «برای من بشقاب نبود» در سطح ظاهری خطایی ساده در شمارش است، اما در سطح روایی، فشرده‌ترین نشانه حذف خویشتن است (8). کلاریس چنان در نقش خدمت‌رسانی به دیگران فرو رفته که خود را از حساب خانه بیرون می‌گذارد. این صحنه نه فقط نشان‌دهنده از خودگذشتگی، بلکه نشان‌دهنده شکل پیچیده‌ای از خودشیفتگی آسیب‌پذیر است: فرد به‌رغم قراردادن در مرکز کار خانه، از مرکز عاطفی رابطه حذف شده و در نتیجه، میل به دیده‌شدن در او شدت می‌گیرد. نظریه خودشیفتگی آسیب‌پذیر توضیح می‌دهد که نیاز به تحسین یا توجه همیشه با خودبزرگ‌بینی همراه نیست؛ گاه در قالب رنج، شرم، احساس نادیده‌بودن و حساسیت شدید نسبت به بی‌توجهی ظاهر می‌شود (5، 17).

ماکیاولیسم در رمان پیرزاد بیشتر در سطح ساختار رابطه‌ای خانواده دیده می‌شود تا در یک شخصیت کاملاً فریبکار. آرتوش به عنوان همسر کلاریس، فردی خشونت‌گر به معنای آشکار نیست، اما رفتار او نوعی بی‌توجهی عاطفی و بهره‌مندی خاموش از نظم خانه را نشان می‌دهد. او از خانه‌ای منظم، فرزندان مراقبت‌شده، غذا، روابط اجتماعی و آرامشی که کلاریس حفظ می‌کند بهره‌مند است،

اما کار عاطفی و روانی پشت این نظم را نمی‌بیند. این وضعیت با ماکیاولیسم خاموش پیوند دارد، زیرا رابطه به گونه‌ای سازمان یافته که یک طرف پیوسته هزینه می‌دهد و طرف دیگر بی‌آنکه آن هزینه را به رسمیت بشناسد، از آن سود می‌برد. البته این ماکیاولیسم الزاماً آگاهانه و توطئه‌گرانه نیست؛ بلکه در قالب عادت، جنسیت، انتظار و نقش اجتماعی عمل می‌کند. در سطح نقد ادبی، همین مسئله اهمیت دارد: تاریکی شخصیت گاه نه از قصد شریرانه، بلکه از طبیعی شدن سلطه و نامرئی شدن رنج دیگری پدید می‌آید (6، 15). امیل در ساختار روایت، بیشتر از آنکه شخصیت تاریک آشکار باشد، کارکرد آشکارکننده دارد. او به سخنان کلاریس گوش می‌دهد، به علایق او توجه می‌کند، به گلدان‌ها، کتاب‌ها و سلیقه او واکنش نشان می‌دهد و از این راه، خلأ عاطفی زندگی او را روشن می‌سازد. اهمیت امیل در این است که کلاریس در کنار او احساس می‌کند دیده می‌شود؛ احساسی که در خانه کم‌رنگ است. از منظر خودشیفتگی آسیب‌پذیر، امیل برای کلاریس آینه‌ای بیرونی می‌شود که ارزش فراموش‌شده او را بازتاب می‌دهد. اما همین موقعیت، خطر ماکیاولیستی رابطه را نیز آشکار می‌کند: شنیدن و توجه کردن می‌تواند به صورت ناخودآگاه قدرت ایجاد کند، زیرا فرد محروم از بازشناسی را به رابطه تازه وابسته می‌سازد. رمان در این زمینه قضاوت مستقیم نمی‌کند، بلکه با ظرافت نشان می‌دهد که توجه عاطفی تا چه اندازه می‌تواند در زندگی زنی نادیده‌گرفته‌شده، اثرگذار و حتی اغواگر شود (8).

سایکوپاتی در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» به شکل خفیف و رابطه‌ای ظاهر می‌شود. مهم‌ترین نمود آن، بی‌اعتنایی عاطفی اطرافیان نسبت به وضعیت درونی کلاریس است. این بی‌اعتنایی الزاماً با خشونت مستقیم همراه نیست، اما پیامدهای روانی آن جدی است. کسی از او نمی‌پرسد چرا ناراحت است؛ کسی سهم او را از زندگی به رسمیت نمی‌شناسد؛ و خانه، به‌رغم آرام بودن ظاهری، به فضایی تبدیل می‌شود که در آن رنج زن عادی‌سازی

حفظ مرز خویشتن در برابر گذشته‌ای است که او را تسخیر کرده است (17, 18).

ماکیاولیسم در «رازی در کوچه‌ها» با راز و کنترل اطلاعات گره خورده است. عنوان رمان از همان ابتدا نشان می‌دهد که کوچه فقط مکان نیست، بلکه حافظه پنهان و میدان راز است. خانواده‌ها، همسایه‌ها و شخصیت‌ها چیزهایی را می‌دانند، پنهان می‌کنند، منتقل می‌کنند یا تحریف می‌کنند. قدرت در این رمان در اختیار کسی است که می‌تواند روایت گذشته را کنترل کند. عبو با خشونت و شکاکیت، بر بدن و رفتار ماهرخ و فرزندان کنترل اعمال می‌کند؛ حمیرا در بزرگسالی با روایت کردن گذشته، این قدرت را بازپس می‌گیرد؛ ماهرخ با سکوت، حداقلی از بقا را حفظ می‌کند. بنابراین، ماکیاولیسم در رمان وفی هم در شکل سلطه‌گرانه پدران و هم در شکل دفاعی زنانه ظاهر می‌شود. تفاوت مهم آن است که در پدر، کنترل به ابزار سلطه و ترس تبدیل می‌شود؛ در زنان، سکوت و پنهان‌کاری اغلب راهی برای دوام آوردن است (6, 9).

شخصیت ماهرخ یکی از مهم‌ترین نقاط تحلیل سایکوپاتی رابطه‌ای و ثانویه است. سکوت او در ابتدا می‌تواند به معنای صبر یا اعتراض خاموش خوانده شود، اما متن نشان می‌دهد که این سکوت به تدریج به بی‌حسی تبدیل شده است. عبارت «فقط بی‌حس بود» درباره ماهرخ، نشان‌دهنده گذار از قهر یا مقاومت به فرسودگی روانی است (9). بی‌حسی ماهرخ را نباید با بی‌رحمی یکی دانست؛ او زنی است که در اثر فشار طولانی، خشونت و محدودیت، توان بیان عاطفی خود را از دست داده است. این وضعیت با سایکوپاتی ثانویه در معنای ادبی آن قابل توضیح است: فرد نه از آغاز بی‌همدل، بلکه در نتیجه آسیب، طرد یا فشار مداوم، نسبت به خود و جهان سرد می‌شود. بنابراین، سردی ماهرخ سندی علیه او نیست، بلکه نشانه ساختاری است که عاطفه را از زن گرفته و سکوت را به تنها ابزار بقا تبدیل کرده است (7).

می‌شود. در این سطح، سایکوپاتی به معنای بی‌حسی اخلاقی روابط است: فقدان پاسخ عاطفی مناسب به درد دیگری. اسکیم و همکاران تأکید می‌کنند که ویژگی‌های سایکوپاتیک را می‌توان در طیفی از سردی و ضعف همدلی فهمید، نه فقط در رفتار مجرمانه (7). در رمان پیرزاد، همین سردی کم‌صدا، اثر تخریبی خود را به تدریج نشان می‌دهد.

تحلیل رمان «رازی در کوچه‌ها»

در «رازی در کوچه‌ها»، ساختار روایت بر بازگشت به گذشته، حافظه، مرگ پدر و رازهای خانوادگی استوار است. حمیرا برای دیدن پدر محتضر بازمی‌گردد، اما بازگشت او فقط دیدار با پدر نیست؛ بازگشت به صحنه خشونت، سکوت، ترس و کودکی است. در این رمان، تاریکی شخصیت کمتر از مسیر روزمرگی خانه و بیشتر از مسیر حافظه و راز پدیدار می‌شود. حمیرا در روایت پدر، فاصله‌ای سرد و گاه خشم‌آلود حفظ می‌کند. توصیف بدن پدر بیمار با تأکید بر ناتوانی، ضعف، صدای خرخر، بوی بدن و فروپاشی جسم، نشان می‌دهد که راوی در برابر پدری که روزگاری مقتدر و ترسناک بوده، اکنون نوعی نگاه بی‌رحمانه و انتقام‌جویانه دارد (9). این نگاه را نمی‌توان صرفاً بی‌احساسی دانست؛ بلکه باید آن را حاصل تاریخ طولانی ترس، کنترل و خشم فروخورده فهم کرد. خودشیفتگی در شخصیت حمیرا بیشتر از نوع دفاعی و زخمی است. او در برابر گذشته‌ای که هویت او را زخمی کرده، به نوعی تمرکز بر خویشتن پناه می‌برد. روایت او از پدر و مادر، روایت کسی است که هنوز درگیر این پرسش است که چگونه در خانواده دیده شده، چگونه نادیده گرفته شده، و چه نسبتی با رنج گذشته دارد. حمیرا وقتی پدر را با نام کوچک یا با فاصله عاطفی یاد می‌کند، در واقع نظام خویشاوندی را از بار عاطفی تهی می‌سازد. این کار، نوعی دفاع روانی است: اگر پدر را فقط «عبو» ببیند، نه پدر، می‌تواند از شدت زخم عاطفی بکاهد. خودشیفتگی دفاعی در اینجا به معنای خودبزرگ‌بینی نیست، بلکه به معنای تلاش برای

شخصیت عبو، در مقابل، نمونه آشکارتر قدرت ماکیاولیستی و خشونت خانوادگی است. او با شک، کنترل، تنبیه و تحمل، نظم خانه را بر محور اقتدار خود می‌سازد. روایت صحنه‌هایی که در آن ماهرخ زیر فشار حرف‌ها و رفتارهای عبو قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد که قدرت مردانه فقط جسم را کنترل نمی‌کند، بلکه زبان، حرکت، نگاه و حتی حافظه دیگران را نیز تنظیم می‌کند (9). وقتی راوی از پدر بیمار با فاصله، خشم و حتی نوعی رضایت انتقام‌جویانه سخن می‌گوید، این واکنش محصول همان تاریخ قدرت است. در نتیجه، سایکوپاتی خفیف راوی در توصیف پدر، در خلأ شکل نگرفته است؛ بلکه پاسخ روانی به سال‌ها سلطه و ترس است. این امر یکی از پیچیدگی‌های اخلاقی رمان را می‌سازد: شخصیت می‌تواند در برابر آسیب‌زنده سرد شود و همین سردی، هم نشانه آسیب و هم نشانه مقاومت باشد.

مقایسه تطبیقی دو رمان

مقایسه دو رمان نشان می‌دهد که هر دو اثر از شخصیت‌های مطلقاً تاریک یا مطلقاً معصوم فاصله می‌گیرند. پیرزاد و وفی، هر دو، شخصیت‌هایی می‌سازند که در منطقه‌ای خاکستری حرکت می‌کنند؛ اما سازوکار این خاکستری‌بودن متفاوت است. در رمان پیرزاد، تاریکی در آرامش خانه و تکرار کارهای روزمره پنهان شده است. کلاریس در خانه‌ای منظم زندگی می‌کند، اما همین نظم به حذف تدریجی او می‌انجامد. در رمان وفی، تاریکی در گذشته، خشونت پدران و رازهای کوچکی انباشته شده است. حمیرا با بازگشت به گذشته، این تاریکی را نه حل، بلکه روایت می‌کند. بنابراین، «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» رمانی درباره دیده‌نشدن در زمان حال است، در حالی که «رازی در کوچه‌ها» رمانی درباره اسیرشدن در گذشته و کنترل‌شدن به وسیله حافظه است.

از نظر مؤلفه‌ها، در رمان پیرزاد، خودشیفتگی آسیب‌پذیر کلید اصلی تحلیل است. کلاریس به دلیل بی‌توجهی خانواده و نقش‌های جنسیتی، نیاز شدیدی به بازشناسی پیدا می‌کند. ماکیاولیسم در این

رمان بیشتر ساختاری است؛ یعنی در تقسیم کار عاطفی، انتظارهای خانواده و بهره‌برداری خاموش از زن خانه‌دار دیده می‌شود. سایکوپاتی نیز در سطح خفیف و در قالب ضعف همدلی ظاهر می‌شود. در رمان وفی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی رابطه‌ای برجسته‌ترند. راز، پنهان‌کاری، خشونت، کنترل روایت و بی‌حسی عاطفی، شبکه‌ای می‌سازند که در آن شخصیت‌ها برای بقا ناچار به سکوت، فاصله‌گذاری یا بازنویسی گذشته‌اند. خودشیفتگی در وفی بیشتر دفاعی است: شخصیت‌ها برای حفظ خود در برابر شرم، خشونت یا تحقیر، به تمرکز بر زخم خویش پناه می‌برند.

یکی از یافته‌های مهم پژوهش این است که در هر دو رمان، سه‌گانه تاریک شخصیت به صورت جنسیت‌مند بازنمایی می‌شود. زنان اغلب مؤلفه‌های تاریک را در قالب‌های خاموش، دفاعی و درونی‌شده تجربه می‌کنند: سکوت، بی‌حسی، خیال، رنج از نادیده‌ماندن، مدیریت موقعیت و فرسودگی. مردان بیشتر در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که امکان کنترل آشکارتر دارند: تصمیم‌گیری یک‌سویه، بی‌توجهی عاطفی، خشونت، شکاکیت و بهره‌برداری از نظم خانواده. البته این تمایز به معنای ذات‌گرایی جنسیتی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد ساختار اجتماعی چگونه شیوه بروز ویژگی‌های تاریک را تنظیم می‌کند. ادبیات زنان پس از انقلاب، با تمرکز بر خانه و روابط خانوادگی، نشان می‌دهد که تاریکی شخصیت در بسیاری از موارد محصول مناسبات قدرت است، نه فقط منش فردی (11, 12).

در سطح روایت‌شناختی نیز دو رمان تفاوت معناداری دارند. پیرزاد از زبان آرام، جزئی‌نگر و کم‌تنش استفاده می‌کند؛ به همین دلیل، تاریکی در متن او تدریجی و کم‌صداست. هیچ انفجار بزرگ روایی لازم نیست تا بحران کلاریس فهمیده شود؛ یک بشقاب فراموش‌شده، یک سؤال بی‌پاسخ، یا یک گفت‌وگوی کوتاه با امیل می‌تواند نشانه کافی باشد. وفی، در مقابل، از حافظه، بازگشت، تصویرهای جسمانی و صحنه‌های گذشته استفاده می‌کند. بدن پدر

یافته‌های مربوط به ماکیاولیسم نیز نشان می‌دهد که کنترل در رمان‌های مورد بررسی همیشه آگاهانه، برنامه‌ریزی شده و آشکار نیست. در روان‌شناسی، ماکیاولیسم معمولاً با راهبرد، محاسبه و بهره‌برداری از دیگران همراه است (6، 15). اما در این دو رمان، ماکیاولیسم گاهی به شکل ساختاری و فرهنگی عمل می‌کند. آرتوش ممکن است به صورت مستقیم نقشه‌ای برای کنترل کلاریس نداشته باشد، اما نظم خانه به گونه‌ای است که او از مراقبت، کار عاطفی و سکوت کلاریس بهره می‌برد. عبو، در مقابل، شکل آشکارتر و اقتدارگراتری از کنترل را نشان می‌دهد. بنابراین، مقاله حاضر میان ماکیاولیسم فردی، ماکیاولیسم رابطه‌ای و ماکیاولیسم ساختاری تمایز می‌گذارد و این تمایز می‌تواند در مطالعات بعدی رمان ایرانی به کار رود.

در زمینه سایکوپاتی نیز نتایج نشان می‌دهد که ادبیات امکان فهم شکل‌های غیرجنایی و روزمره سردی عاطفی را فراهم می‌کند. سایکوپاتی در این مقاله به معنای اختلال بالینی نیست؛ بلکه به بی‌حسی، ضعف همدلی و قطع رابطه اخلاقی با رنج دیگری اشاره دارد (7). در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، اطرافیان کلاریس رنج او را نمی‌بینند؛ در «رازی در کوچه‌ها»، ماهرخ زیر فشار گذشته بی‌حس می‌شود و حمیرا نسبت به پدر محتضر فاصله‌ای سرد پیدا می‌کند. این موارد نشان می‌دهد که سردی عاطفی می‌تواند هم ابزار سلطه باشد و هم پیامد آسیب. تمایز میان این دو وضعیت برای نقد ادبی ضروری است؛ زیرا بدون آن ممکن است قربانی فرسوده شده با شخصیتِ خشونت‌گر یکسان تلقی شود.

سهم این پژوهش در گسترش مطالعات شخصیت در رمان ایرانی در چند نکته خلاصه می‌شود. نخست، مقاله نشان می‌دهد که سه‌گانه تاریک را می‌توان بدون فروکاستن متن به روان‌پزشکی، به ابزاری برای تحلیل شخصیت‌پردازی تبدیل کرد. دوم، پژوهش شاخص‌های عملیاتی برای انتقال مفاهیم روان‌شناختی به تحلیل متن ادبی ارائه می‌دهد؛ شاخص‌هایی مانند سکوت، پنهان‌کاری،

بیمار، سکوت مادر، کوچه، درخت و خاطره‌های کودکی، همگی به نشانه‌هایی تبدیل می‌شوند که خشونت نهفته را حمل می‌کنند. بدین ترتیب، روش بازنمایی سه‌گانه تاریک در هر رمان با فرم روایی آن پیوند دارد: تاریکی پیرزاد در جزئیات اکنون است؛ تاریکی وفی در احضار گذشته.

بحث و تفسیر نتایج

نتایج پژوهش با مبانی نظری سه‌گانه تاریک سازگار است، اما آن را در بستر ادبی تغییر معنا می‌دهد. پلهاس و ویلیامز سه‌گانه تاریک را خوشه‌ای از صفات اجتماعی نامطلوب می‌دانند که در روابط بین‌فردی اثرگذارند (4). یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که در رمان فارسی، همین صفات الزاماً به شکل رفتارهای صریح و قابل اندازه‌گیری ظاهر نمی‌شوند؛ بلکه در الگوهای روایی، نشانه‌های سکوت، تکرار، حذف، بی‌اعتنایی و حافظه‌تنه‌نشین می‌شوند. بنابراین، سهم ادبیات در گسترش مفهوم سه‌گانه تاریک آن است که نشان می‌دهد این صفات فقط ویژگی فردی نیستند، بلکه می‌توانند در ساختارهای خانوادگی، زبانی و فرهنگی نیز رسوب کنند.

هم‌راستایی یافته‌ها با نظریه خودشیفتگی آسیب‌پذیر نیز قابل توجه است. کمپیل و میلر نشان می‌دهند که خودشیفتگی می‌تواند هم در شکل خودبزرگ‌بینی آشکار و هم در شکل آسیب‌پذیر ظاهر شود (5). در دو رمان مورد بررسی، تقریباً هیچ شخصیت زن مهمی با خودبزرگ‌بینی آشکار معرفی نمی‌شود. آنچه می‌بینیم، نیاز به تأیید، ترس از نادیده‌ماندن، شرم، حذف خود و تلاش برای حفظ کرامت است. این یافته نشان می‌دهد که رمان زنان ایران به‌ویژه برای بررسی شکل‌های پنهان و زخمی خودشیفتگی اهمیت دارد؛ زیرا ساختار اجتماعی به زنان کمتر امکان می‌دهد که میل به مرکزیت را آشکارا بیان کنند. در نتیجه، این میل در قالب سکوت، خیال، وابستگی عاطفی یا حساسیت نسبت به نگاه دیگری ظاهر می‌شود.

نیاز به بازشناسی، کنترل عاطفی، بی‌حسی و مدیریت گذشته. سوم، مقاله نشان می‌دهد که رمان زنان ایران، به دلیل تمرکز بر تجربه‌های خانگی و عاطفی، میدان مهمی برای بررسی تاریکی‌های نرم و روزمره شخصیت است. چهارم، تحلیل تطبیقی دو رمان آشکار می‌کند که ادبیات فارسی معاصر توانایی آن را دارد که شخصیت را نه فقط به‌عنوان فرد، بلکه به‌عنوان گره‌گاه زبان، تاریخ، جنسیت و قدرت بازنمایی کند.

رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از برجسته‌ترین نمونه‌های رمان زنانه پس از انقلاب است که در آن بحران شخصیت نه از طریق رخدادهای پرهیجان، بلکه از خلال جزئیات زندگی روزمره، سکوت‌های خانوادگی، تکرار کارهای خانگی و احساس نادیده‌گرفته‌شدن ساخته می‌شود. پیرزاد در این رمان با زبانی آرام و ظاهراً ساده، جهانی را می‌آفریند که در آن شخصیت اصلی، کلاریس، میان نقش‌های همسری، مادری، خواهری، همسایگی و فردیت شخصی گرفتار است (8). اهمیت رمان برای تحلیل سه‌گانه تاریک شخصیت در آن است که تاریکی در اینجا آشکارا با شرارت، جنایت یا خشونت شدید همراه نیست؛ بلکه در روابط عاطفی روزمره، در بی‌توجهی‌های مکرر، در کنترل‌های نرم، در میل به دیده‌شدن و در ضعف گفت‌وگوی صادقانه بروز می‌کند. چنین وضعیتی با منطق رمان مدرن نیز سازگار است؛ زیرا رمان، برخلاف روایت‌های اسطوره‌ای یا حماسی، اغلب بر تجربه فردی، تعارض درونی و جزئیات زندگی معمولی تمرکز می‌کند (21). پیرزاد با تکیه بر همین ظرفیت رمان، نشان می‌دهد که چگونه در یک خانه آرام، در یک زندگی منظم و در میان آدم‌هایی ظاهراً معمولی، شکل‌هایی از خودمحوری، بی‌اعتنایی و سلطه خاموش پدید می‌آید.

نخستین مؤلفه قابل تحلیل در این رمان، خودشیفتگی پنهان و آسیب‌پذیر است. کلاریس در نگاه نخست شخصیتی خودشیفته به معنای متداول کلمه نیست؛ او نه خودستاست، نه آشکارا سلطه‌جو،

و نه در پی تحسین دائمی دیگران به شکلی نمایشی است. اما دقیقاً همین ظرافت، رمان را از تحلیل‌های سطحی جدا می‌کند. خودشیفتگی در سطح پنهان می‌تواند با احساس محرومیت از توجه، رنج از دیده‌نشدن، نیاز به تأیید عاطفی و حساسیت شدید نسبت به بی‌اعتنایی همراه باشد (17). کلاریس در خانواده خود نقش مرکزی اجرایی دارد؛ خانه را اداره می‌کند، نیازهای دیگران را پاسخ می‌دهد، نظم زندگی را حفظ می‌کند و با این حال، از نظر عاطفی اغلب نادیده گرفته می‌شود (8). این وضعیت نوعی خلأ درونی می‌آفریند که او را نسبت به توجه بیرونی حساس می‌کند. بر اساس تحلیل کمپبل و میلر، خودشیفتگی فقط در خودبزرگ‌بینی آشکار خلاصه نمی‌شود، بلکه می‌تواند در شکل آسیب‌پذیر خود به صورت نیاز شدید به بازشناسی و رنجش از بی‌اهمیت تلقی شدن ظاهر شود (5). بنابراین، کلاریس را نمی‌توان شخصیتی تاریک به معنای صریح دانست، اما می‌توان گفت رمان زمینه‌هایی از خودمحوری دفاعی و نیاز به ترمیم تصویر خویشتن را در او نشان می‌دهد.

در برابر کلاریس، برخی شخصیت‌های پیرامونی رمان نیز حامل شکل‌هایی از خودمحوری‌اند. همسر کلاریس، آرتوش، نمونه‌ای از شخصیتی است که بی‌توجهی عاطفی او الزاماً از بدخواهی آشکار ناشی نمی‌شود، اما در عمل، نیازهای روانی دیگری را نادیده می‌گیرد. چنین بی‌توجهی‌ای می‌تواند یکی از شکل‌های نرم فقدان همدلی باشد؛ یعنی فرد ممکن است به وظایف ظاهری خود پایبند باشد، اما توانایی یا تمایل کافی برای فهم تجربه درونی دیگری نداشته باشد. در چارچوب سه‌گانه تاریک، فقدان همدلی هم در خودشیفتگی و هم در سایکوپاتی نقش دارد، اگرچه شدت و کیفیت آن در این دو مؤلفه متفاوت است (4). آرتوش شخصیتی سایکوپاتیک به معنای بالینی نیست، اما در مناسبات خانوادگی او نوعی سردی عاطفی و ناتوانی در دیدن رنج زن دیده می‌شود. اسکیم تأکید می‌کند که ویژگی‌های سایکوپاتیک را باید طیفی

فهمید و نباید آن‌ها را فقط به خشونت جنایی محدود کرد (7). از این منظر، رفتار آرتوش را می‌توان در سطحی خفیف‌تر، نمود نوعی بی‌اعتنایی عاطفی دانست که به فرسایش روانی کلاریس کمک می‌کند.

ماکیاولیسم در رمان پیرزاد نیز بیشتر به صورت پنهان و روزمره ظاهر می‌شود. در این اثر، شخصیت‌ها کمتر با توطئه آشکار یا فریب پیچیده به دنبال کنترل یکدیگرند؛ اما ساختار خانواده و روابط اجتماعی به گونه‌ای است که برخی افراد از سکوت، عادت، نقش‌های تثبیت‌شده و انتظارات اخلاقی برای حفظ موقعیت خود استفاده می‌کنند. ماکیاولیسم در تعریف کلاسیک خود با کنترل و بهره‌برداری از دیگران همراه است (6). در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، کنترل بیشتر از طریق عادی‌سازی وظایف زنانه اعمال می‌شود؛ یعنی کلاریس چنان در نقش مراقبت‌گر تثبیت شده که دیگران حضور و تلاش او را بدیهی می‌پندارند (8). این بدیهی‌سازی، هرچند الزاماً از سوی شخصیت‌ها آگاهانه طراحی نشده، در کارکرد روایی خود شبیه سازوکار ماکیاولیستی عمل می‌کند؛ زیرا یک طرف رابطه بیشترین بار عاطفی و عملی را بر دوش می‌کشد و طرف دیگر بدون پرداخت هزینه روانی متناسب، از این نظم بهره‌مند می‌شود. جونز و پلهاس نشان می‌دهند که ماکیاولیسم اغلب با برنامه‌ریزی، کنترل و سودجویی بین‌فردی همراه است (15). در رمان پیرزاد، این سودجویی گاه نه در رفتار فردی صریح، بلکه در الگوی رابطه‌ای تکرارشونده دیده می‌شود.

ورود شخصیت امیل به جهان کلاریس، نقطه‌ای مهم در آشکارشدن لایه‌های پنهان روان اوست. امیل برای کلاریس فقط یک مرد تازه‌وارد یا همسایه جذاب نیست، بلکه آینه‌ای است که در برابر آن، کلاریس کمبودهای عاطفی، میل به دیده‌شدن و خستگی از نقش‌های تکراری خود را احساس می‌کند (8). در اینجا، خودشیفتگی پنهان کلاریس به شکل میل به بازشناسی فعال می‌شود؛ او در نگاه دیگری، امکانی برای احیای خود

فراموش شده‌اش می‌یابد. این امر را می‌توان با تحلیل کرنبرگ از خودشیفتگی پیوند داد؛ زیرا در خودشیفتگی آسیب‌پذیر، فرد اغلب در پی دیگری‌ای است که خلاً درونی او را پر کند و تصویری ارزشمندتر از خود به او بازگرداند (18). با این حال، پیرزاد این وضعیت را به شکلی اخلاقی پیچیده ترسیم می‌کند. کلاریس نه شخصیت خیانت‌کار ساده‌ای است و نه قربانی مطلق؛ او زنی است که در میان تعهد، میل، عادت، وجدان و نیاز عاطفی گرفتار شده است. این پیچیدگی نشان می‌دهد که سه‌گانه تاریک در رمان الزاماً به معنای برچسب‌زنی اخلاقی نیست، بلکه ابزاری برای دیدن کشمکش‌های پنهان شخصیت است.

از منظر سایکوپاتی، مهم‌ترین نکته در رمان نه وجود شخصیت‌های خشن، بلکه حضور نوعی بی‌حسی عاطفی اجتماعی است. خانه، خانواده و جامعه کوچک رمان، ظاهراً منظم و اخلاقی‌اند، اما در عمق آن‌ها، رنج‌های فردی به آسانی نادیده گرفته می‌شود. بابیاک و هیر نشان می‌دهند که برخی ویژگی‌های سایکوپاتیک در روابط اجتماعی می‌تواند پشت چهره‌ای عادی، منظم یا حتی جذاب پنهان شود (19). در این رمان، بی‌حسی عاطفی بیشتر در شکل ناتوانی شخصیت‌ها برای شنیدن یکدیگر ظاهر می‌شود. کلاریس به‌عنوان زنی که چراغ‌ها را خاموش می‌کند، نظم خانه را برقرار نگه می‌دارد، اما کسی به خاموشی درونی او توجه کافی ندارد. این وضعیت نشان می‌دهد که سایکوپاتی در تحلیل ادبی می‌تواند از سطح فردی فراتر رود و به کیفیت رابطه‌ای و فرهنگی تبدیل شود؛ یعنی رابطه‌ای که در آن دیگری به وظیفه، نقش یا ابزار آرامش خانواده فروکاسته می‌شود. چنین فروکاستی با مفهوم بهره‌برداری بین‌فردی در سه‌گانه تاریک نیز هم‌پوشانی دارد (13).

از نظر شخصیت‌پردازی، پیرزاد از شیوه‌ای غیرمستقیم برای نمایش تاریکی روانی استفاده می‌کند. او به جای آنکه صفتی را مستقیماً به شخصیت‌ها نسبت دهد، اجازه می‌دهد خواننده از خلال تکرارها، سکوت‌ها، گفت‌وگوهای کوتاه و توصیف‌های روزمره به

داستانی نیست، بلکه ساختاری روانی است که شخصیت‌ها درون آن زندگی می‌کنند و از طریق آن رابطه خود با گذشته، خانواده، ترس و هویت را سامان می‌دهند (9). وفی در این رمان، مانند بسیاری از آثار خود، به جای اتکا به حادثه‌های بیرونی بزرگ، بر تجربه‌های درونی، فضاهای بسته، خاطره‌های فرساینده و موقعیت‌های عاطفی مبهم تمرکز می‌کند. چنین ساختاری برای تحلیل سه‌گانه تاریک شخصیت اهمیت دارد؛ زیرا خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی در اینجا نه لزوماً از طریق کنش‌های پرخاشگرانه، بلکه از خلال پنهان‌کاری، شرم، ترس، انکار، کنترل عاطفی و رابطه شخصیت با گذشته آشکار می‌شود. اگر در رمان پیرزاد خانه محل تکرار و بی‌توجهی عاطفی است، در رمان وفی کوچه، خانه و خاطره به فضاهایی بدل می‌شوند که رازها در آن‌ها ته‌نشین شده‌اند و بر شخصیت‌ها اثر می‌گذارند.

در «رازی در کوچه‌ها»، خودشیفتگی بیشتر با آسیب، حقارت و تلاش برای حفظ تصویر خویشتن پیوند دارد. برخلاف خودشیفتگی آشکار که با نمایش برتری و میل به تحسین همراه است، در این رمان با شکل‌هایی از خودمحوری دفاعی روبه‌رو هستیم؛ یعنی شخصیت‌ها گاه برای محافظت از خود در برابر شرم، ترس یا احساس بی‌ارزشی، به سکوت، انکار یا فاصله‌گذاری پناه می‌برند. میلر نشان می‌دهد که خودشیفتگی می‌تواند با شکنندگی درونی و حساسیت نسبت به تهدیدهای روانی همراه باشد (17). در جهان وفی، شخصیت‌ها اغلب از خلال گذشته‌ای سنگین و روابطی ناگفته ساخته می‌شوند؛ بنابراین، خودشیفتگی آنان نه الزاماً خودبزرگ‌بینی، بلکه نوعی تمرکز زخمی بر خویشتن است. این تمرکز زخمی باعث می‌شود فرد نتواند به آسانی دیگری را ببیند، زیرا درگیر بازسازی یا محافظت از تصویر آسیب‌دیده خود است. کرنبرگ نیز تأکید می‌کند که خودشیفتگی بیمارگون با ناتوانی در برقراری رابطه عمیق و پایدار با دیگری همراه است (18). در رمان

وضعیت روانی شخصیت‌ها پی‌ببرد. این روش با دیدگاه آبرامز درباره شخصیت در روایت سازگار است؛ زیرا شخصیت از طریق کنش، گفتار، واکنش و جایگاهش در ساختار روایت شناخته می‌شود (1). در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، حتی اشیای خانه، غذا، رفت‌وآمدها و وظایف کوچک روزانه نیز در ساخت روان شخصیت نقش دارند. گلدستاین در بحث شناخت نشان می‌دهد که توجه و ادراک انسان به جزئیات محیط، تجربه ذهنی او را سازمان می‌دهد (20). از این منظر، تمرکز کلاریس بر جزئیات خانه و رفتار دیگران فقط شگرد روایی نیست، بلکه نشانه‌ای از ذهنی است که دائماً در حال رصد، تفسیر و جست‌وجوی معناست. این ذهن جست‌وجوگر، هرچند آشکارا سلطه‌جو نیست، اما درگیر رابطه‌ای پیچیده با خود، دیگری و میل به دیده‌شدن است.

در مجموع، سه‌گانه تاریک شخصیت در رمان پیرزاد بیشتر به صورت نرم، پنهان و عاطفی بازنمایی می‌شود. خودشیفتگی در قالب نیاز به بازشناسی و رنج از نادیده‌گرفته‌شدن، ماکیاولیسم در قالب کنترل‌های خاموش خانوادگی و بهره‌مندی از نقش‌های تثبیت‌شده، و سایکوپاتی در قالب سردی عاطفی و ضعف همدلی ظاهر می‌شود. نکته مهم آن است که رمان هیچ‌یک از شخصیت‌ها را به نمونه‌ای کامل از این مؤلفه‌ها فرو نمی‌کاهد. پیرزاد جهانی می‌سازد که در آن افراد هم آسیب‌دیده‌اند و هم آسیب‌زننده، هم قربانی نقش‌های اجتماعی‌اند و هم گاه بازتولیدکننده همان نقش‌ها. همین ابهام اخلاقی، اثر را برای تحلیل روان‌شناختی ارزشمند می‌کند. اگر نظریه سه‌گانه تاریک در روان‌شناسی به شناسایی صفات نامطلوب فردی کمک می‌کند (22)، در این رمان به ما امکان می‌دهد بفهمیم چگونه تاریکی می‌تواند در آرام‌ترین روابط، در صمیمی‌ترین فضاها و در عادی‌ترین روزها حضور داشته باشد. رمان «رازی در کوچه‌ها» اثر فریبا وفی از همان عنوان خود بر محور پنهان‌بودگی، سکوت، حافظه و لایه‌های ناپیدای زندگی روزمره بنا شده است. راز در این رمان فقط یک امر روایی یا معمای

وفی، این ناتوانی اغلب در قالب فاصله عاطفی، گسست گفت‌وگو و باقی‌ماندن رازها در سطح ناگفته‌ها ظاهر می‌شود.

ماکیاولیسم در رمان وفی بیش از آنکه به شکل فریب آشکار یا برنامه‌ریزی سلطه‌جویانه دیده شود، در پنهان‌کاری و مدیریت اطلاعات ظهور می‌کند. راز، خود نوعی قدرت است؛ کسی که راز را می‌داند، پنهان می‌کند یا زمان افشای آن را کنترل می‌کند، در رابطه با دیگران موقعیتی برتر می‌یابد. کریستی و گیس ماکیاولیسم را با بهره‌گیری از فریب و کنترل برای دستیابی به هدف پیوند می‌دهند (6). در «رازی در کوچه‌ها»، پنهان‌کردن حقیقت یا سکوت درباره گذشته، نوعی کنترل روانی ایجاد می‌کند؛ زیرا دیگران ناچارند در فضایی مبهم زندگی کنند که در آن معنا کامل نیست و واقعیت تکه‌تکه به دست می‌آید (9). این وضعیت به‌ویژه در ساختار خانوادگی اهمیت دارد؛ خانواده در ظاهر محل صمیمیت است، اما می‌تواند به نهادی برای کنترل حافظه، تنظیم روایت و جلوگیری از آشکارشدن حقیقت تبدیل شود. جونز و پلهاس نشان می‌دهند که ماکیاولیسم با راهبرد، محاسبه و استفاده ابزاری از رابطه همراه است (15). وفی این مؤلفه را در سطحی ظریف‌تر نشان می‌دهد؛ یعنی در جایی که سکوت، حذف، تأخیر در گفتن و مبهم‌گذاشتن حقیقت، کارکردی کنترل‌گر پیدا می‌کند.

سایکوپاتی در رمان وفی نیز باید در معنای طیفی و ادبی آن فهم شود. این رمان با خشونت عریان یا شخصیت‌های جنایتکار سروکار ندارد، اما در آن می‌توان شکل‌هایی از بی‌رحمی روانی، سردی عاطفی و ناتوانی در همدلی را ردیابی کرد. اسکیم در تحلیل شخصیت سایکوپاتیک بر این نکته تأکید می‌کند که سردی هیجانی و ضعف همدلی می‌تواند در سطوح متفاوتی از رفتار انسانی ظاهر شود (7). در «رازی در کوچه‌ها»، بی‌رحمی بیشتر در سکوت‌هایی است که رنج را طولانی می‌کنند، در روابطی است که اجازه گفت‌وگوی صادقانه نمی‌دهند، و در موقعیت‌هایی است که شخصیت‌ها درد دیگری را می‌بینند اما به رسمیت نمی‌شناسند.

بابیاک و هیر نیز نشان می‌دهند که ویژگی‌های سایکوپاتیک گاه زیر پوشش عادی‌بودن اجتماعی پنهان می‌شوند (19). در این رمان، عادی‌بودن زندگی روزمره دقیقاً همان سطحی است که تاریکی زیر آن پنهان شده است. کوچه‌ها، خانه‌ها و خاطره‌ها ظاهراً معمولی‌اند، اما حامل فشارهای روانی و رازهایی‌اند که شخصیت‌ها را از درون شکل می‌دهند.

از منظر شناختی، رمان وفی به‌شدت با حافظه و بازسازی گذشته پیوند دارد. گلدستاین نشان می‌دهد که حافظه، بازنمایی ساده و ثابت گذشته نیست، بلکه فرایندی فعال است که در آن ذهن، تجربه‌ها را گزینش، بازسازی و تفسیر می‌کند (20). در «رازی در کوچه‌ها»، گذشته نه تمام‌شده است و نه شفاف؛ گذشته به صورت نشانه، خاطره، ترس و راز در اکنون حضور دارد (9). این ویژگی موجب می‌شود تحلیل سه‌گانه تاریک نیز به سطح حافظه گسترش یابد. شخصیت‌ها فقط با یکدیگر رفتار نمی‌کنند، بلکه با روایت‌هایی که از گذشته ساخته‌اند نیز درگیرند. اگر کسی گذشته را به شکلی خودمحو‌رانه بازسازی کند، می‌توان نشانه‌هایی از خودشیفتگی دفاعی را دید. اگر کسی اطلاعات گذشته را برای کنترل حال پنهان کند، می‌توان وجهی ماکیاولیستی را تشخیص داد. اگر کسی نسبت به رنجی که راز بر دیگری تحمیل می‌کند بی‌اعتنا باشد، می‌توان از سردی عاطفی سخن گفت. بنابراین، در رمان وفی، تاریکی شخصیت در حافظه و روایت نیز حضور دارد، نه فقط در عمل بیرونی.

در مقایسه با «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، رمان «رازی در کوچه‌ها» تاریکی را کمتر در تکرار نقش‌های خانگی و بیشتر در ساختار راز و حافظه نشان می‌دهد. پیرزاد جهانی می‌سازد که در آن زن در مرکز خانه قرار دارد، اما از نظر عاطفی حاشیه‌نشین است (8). وفی جهانی می‌سازد که در آن شخصیت‌ها در کوچه‌های گذشته، در فضاهای بسته خاطره و در میان ناگفته‌ها گرفتارند (9). در رمان پیرزاد، خودشیفتگی عمدتاً به شکل میل به دیده‌شدن و

بازشناسی عاطفی ظاهر می‌شود، در حالی که در رمان وفی بیشتر با محافظت از خود زخمی و بازسازی دفاعی گذشته پیوند دارد. در رمان پیرزاد، ماکیاولیسم در سطح نقش‌های خانوادگی و بهره‌برداری خاموش از مراقبت زنانه دیده می‌شود، اما در رمان وفی، ماکیاولیسم بیشتر در پنهان‌کاری، مدیریت راز و کنترل روایت گذشته بروز می‌یابد. در هر دو رمان، سایکوپاتی به معنای خشونت عریان وجود ندارد؛ بلکه در هر دو اثر با شکل‌هایی از سردی عاطفی، ضعف همدلی و بی‌توجهی به رنج دیگری مواجه هستیم. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که سه‌گانه تاریک در ادبیات زنان پس از انقلاب، اغلب شکل درونی، رابطه‌ای و فرهنگی دارد.

از منظر نقد ادبی، تفاوت مهم دیگری نیز میان دو رمان دیده می‌شود. پیرزاد با زبانی روشن، منظم و مبتنی بر جزئیات روزمره، تاریکی را در دل نظم نشان می‌دهد. وفی با فضایی مبهم‌تر، فشرده‌تر و خاطره‌محور، تاریکی را در دل ناپیدایی و راز بازنمایی می‌کند. آبرامز معتقد است که سبک و ساختار روایت در تولید معنا نقش اساسی دارند (1). بنابراین، سه‌گانه تاریک در این دو اثر فقط در محتوای شخصیت‌ها نیست، بلکه در فرم روایت نیز منعکس می‌شود. در رمان پیرزاد، تکرار و جزئیات خانگی به خواننده نشان می‌دهد که چگونه نادیده‌گرفتن زن می‌تواند به بحران روانی منجر شود. در رمان وفی، پراکندگی حافظه و حضور راز نشان می‌دهد که چگونه حقیقت پنهان می‌تواند زندگی روانی شخصیت‌ها را سازمان دهد. بنت و رویل نیز تأکید می‌کنند که خوانش ادبی باید به سازوکارهای زبانی و روایی متن توجه کند، زیرا معنا از طریق فرم نیز ساخته می‌شود (16). در اینجا، فرم روایی هر دو رمان با نوع تاریکی شخصیت‌ها هم‌خوان است.

در سطح اجتماعی و جنسیتی، هر دو رمان نشان می‌دهند که ویژگی‌های تاریک شخصیت را نباید صرفاً ویژگی‌هایی فردی دانست. بسیاری از رفتارهای خودمحورانه، کنترل‌گر یا بی‌همدلانه در این آثار، از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی تغذیه می‌شوند.

نقش‌های تثبیت‌شده جنسیتی، انتظارات خانوادگی، شرم، سکوت، ترس از آشکارشدن حقیقت، و فشار برای حفظ ظاهر، همگی زمینه‌هایی ایجاد می‌کنند که در آن تاریکی شخصیت رشد می‌کند. نافسی در بحث تجربه زنانه و ادبیات ایران، بر این نکته تأکید دارد که ادبیات می‌تواند تجربه‌هایی را بیان کند که در فضای رسمی یا روزمره سرکوب می‌شوند (11). کرنشاو نیز نشان می‌دهد که موقعیت زنانه را باید در شبکه‌ای از عوامل هم‌زمان و متقاطع تحلیل کرد (12). در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، زن بودن کلاریس با قومیت، خانواده، مادری و موقعیت اجتماعی او پیوند دارد (8). در «رازی در کوچه‌ها» نیز شخصیت‌ها در بافتی از خانواده، محل، حافظه و روابط اجتماعی شکل می‌گیرند (9). بنابراین، سه‌گانه تاریک در این آثار هم روان‌شناختی است و هم اجتماعی.

از منظر نظریه رمان، هر دو اثر نشان می‌دهند که رمان فارسی معاصر توانایی بالایی در بازنمایی وضعیت‌های روانی پیچیده دارد. میرقادینی تاریخ داستان‌نویسی ایران را عرصه تحول فرم‌ها، مضمون‌ها و شخصیت‌ها می‌داند (10). این تحول در آثار پیرزاد و وفی به شکل تمرکز بر زندگی روزمره، ذهن زنانه، بحران‌های خاموش و شخصیت‌های خاکستری ظاهر می‌شود. کوندرا رمان را هنری می‌داند که امکان کشف جنبه‌های ناپیدای هستی انسان را فراهم می‌آورد (21). از این منظر، اهمیت دو رمان مورد بحث در آن است که تاریکی انسان را نه در موقعیت‌های استثنایی، بلکه در دل عادت، خانه، خاطره، کوچه، سکوت و رابطه نشان می‌دهند. سه‌گانه تاریک شخصیت، در چنین بستری، ابزاری برای فهم پیچیدگی انسان معمولی می‌شود؛ انسانی که ممکن است هم‌زمان رنج‌دیده، خودمحور، پنهان‌کار، مراقبت‌گر، کنترل‌گر، آسیب‌پذیر و آسیب‌زننده باشد.

نتیجه‌گیری

تحلیل دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «رازی در کوچه‌ها» از منظر سه‌گانه تاریک شخصیت نشان داد که ادبیات

فروخورده و بازنویسی گذشته، می‌کوشد بر آسیب‌های خود مسلط شود. بنابراین، در رمان وفی تاریکی شخصیت در حافظه ته‌نشین شده و روایت، میدان بازگشت آن تاریکی است. این رمان نشان می‌دهد که رازها فقط پنهان نمی‌مانند، بلکه بر بدن، زبان و روابط شخصیت‌ها اثر می‌گذارند.

نتیجه تطبیقی پژوهش آن است که خودشیفتگی، ماکیاولیسم و سایکوپاتی در دو رمان مورد بررسی، مفاهیمی ثابت و یکسان نیستند، بلکه در هر بافت روایی شکل خاصی پیدا می‌کنند. در رمان پیرزاد، خانه و روزمرگی، خودشیفتگی آسیب‌پذیر و ضعف همدلی را برجسته می‌سازند؛ در رمان وفی، گذشته و راز، ماکیاولیسم و سایکوپاتی رابطه‌ای را تقویت می‌کنند. بنابراین، کاریست سه‌گانه تاریک در نقد ادبی باید با توجه به فرم روایت، زاویه دید، فضای اجتماعی، جنسیت و شبکه روابط انجام شود. این مقاله نشان داد که خوانش میان‌رشته‌ای ادبیات و روان‌شناسی، زمانی سودمند است که مفاهیم روان‌شناختی به شاخص‌های ادبی ترجمه شوند و متن، بر نظریه تقدم داشته باشد.

در نهایت، پژوهش حاضر می‌تواند زمینه‌ای برای مطالعات بعدی درباره شخصیت در رمان ایرانی فراهم کند. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده این الگو را در آثار دیگر رمان‌نویسان زن و مرد ایران، در دوره‌های مختلف تاریخی و با روش‌های مقایسه‌ای گسترده‌تر به کار گیرند. همچنین می‌توان سه‌گانه تاریک را با مفاهیمی مانند تروما، حافظه جمعی، خشونت نمادین، کار عاطفی، تقاطع‌مندی و روایت اول‌شخص ترکیب کرد تا ابعاد پیچیده‌تری از شخصیت‌پردازی در رمان فارسی آشکار شود. مهم‌ترین دستاورد مقاله آن است که نشان می‌دهد تاریکی شخصیت در ادبیات، همیشه فریاد نمی‌زند؛ گاه در سکوت، در بشقابی که برای خود گذاشته نمی‌شود، در چراغی که هر شب زن خاموش می‌کند، و در رازی که سال‌ها در کوچه باقی می‌ماند، حضور دارد.

مشارکت نویسندگان

زنان ایران پس از انقلاب اسلامی، تاریکی شخصیت را نه در قالب شرارت آشکار، بلکه در لایه‌های نرم، تدریجی و روزمره روابط انسانی بازنمایی می‌کند. در این آثار، خودشیفتگی بیش از آنکه به صورت غرور و خودستایی ظاهر شود، در شکل آسیب‌پذیر، زخمی و نیازمند بازشناسی دیده می‌شود. ماکیاولیسم نیز کمتر به توطئه آشکار و بیشتر به کنترل خاموش، پنهان‌کاری، بهره‌برداری از نقش‌های خانوادگی و مدیریت راز مربوط است. سایکوپاتی نیز در سطح ادبی، به صورت سردی عاطفی، بی‌حسی، ضعف همدلی و ناتوانی در پاسخ اخلاقی به رنج دیگری حضور دارد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که سه‌گانه تاریک در رمان ایرانی، باید در پیوند با خانواده، جنسیت، حافظه و نظم اجتماعی خوانده شود.

در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، محور اصلی تحلیل، حذف تدریجی خود در خانه است. کلاریس شخصیتی نیست که با خودستایی یا سلطه‌طلبی آشکار تعریف شود؛ او زنی است که در مرکز خانه قرار دارد اما از مرکز توجه عاطفی حذف شده است. فراموش کردن بشقاب خود، پرسش از اینکه چه کاری فقط برای خود انجام داده، توجه به نگاه امیل و تکرار خاموش کردن چراغ‌ها، همگی نشان می‌دهند که نیاز به بازشناسی در او به شکلی آسیب‌پذیر و خاموش رشد کرده است. آرتوش و ساختار خانواده نیز از راه بی‌توجهی و عادی‌سازی نقش‌های زنانه، ماکیاولیسم خاموش را بازنمایی می‌کنند. در این رمان، تاریکی شخصیت در آرام‌ترین فضاها پنهان است: آشپزخانه، میز غذا، گفت‌وگوی خانوادگی و چراغ‌هایی که هر شب خاموش می‌شوند.

در «رازی در کوچه‌ها»، محور اصلی تحلیل، راز، گذشته و حافظه است. حمیرا با بازگشت به شهر کودکی، نه فقط با پدر محتضر، بلکه با شبکه خشونت، سکوت و ترسی روبه‌رو می‌شود که شخصیت او را شکل داده است. عبو نمونه قدرت پدرسالارانه و کنترل‌گر است؛ ماهرخ نمونه فرسودگی عاطفی و بی‌حسی ناشی از فشار طولانی؛ و حمیرا راوی‌ای است که با فاصله‌گذاری، خشم

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the representation of the Dark Triad of personality in two post-revolutionary Iranian novels written by women: *A Secret in the Alleys* by Fariba Vafi and *I'll Turn Off the Lights* by Zoya Pirzad. The Dark Triad, consisting of narcissism, Machiavellianism, and psychopathy, provides a productive interdisciplinary framework for reading fictional characters whose psychological complexity is shaped by everyday relationships, silence, emotional deprivation, and subtle power relations (4). In literary criticism, character is not merely a narrative device but a textual construction through which social, emotional, and psychological tensions are made visible (1). Therefore, analyzing these novels through psychological criticism allows the study to move beyond thematic description and examine how dark personality traits are embedded in dialogue, silence, domestic routines, memory, and interpersonal control (2). The relevance of this approach becomes clearer in the context of women's fiction after the Islamic Revolution, where the domestic sphere, gendered expectations, family structures, and emotional invisibility often become central narrative concerns (11). The present study argues that the Dark Triad in these two novels is not represented through overt criminality or extreme violence, but through hidden, gradual, and socially

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

normalized forms of narcissistic vulnerability, emotional manipulation, and affective coldness.

The theoretical foundation of the study is based on the concept of the Dark Triad as introduced by Paulhus and Williams, who identify narcissism, Machiavellianism, and psychopathy as distinct but overlapping socially aversive personality traits (4). Narcissism is understood in this study not only as grandiosity and self-admiration, but also as a vulnerable structure marked by the need for recognition, emotional fragility, and resentment caused by being ignored (5, 17). Machiavellianism is approached as a tendency toward strategic control, concealment, interpersonal calculation, and the instrumental use of others (6, 15). Psychopathy is not treated as a clinical diagnosis, but as a literary-interpretive category referring to emotional coldness, weak empathy, indifference to the suffering of others, and relational cruelty in ordinary contexts (7, 19). This study also draws on the view that literary interpretation must avoid reducing the text to a rigid psychological case study; rather, psychological concepts should illuminate the internal structure of narrative, character, and meaning (14, 16). Accordingly, the novels are read as complex narrative worlds in which dark traits emerge from the interaction between individual psychology and social context.

Methodologically, the study adopts a descriptive-analytical and interdisciplinary approach, combining psychological criticism with close reading. The textual evidence is drawn from characterization, narrative voice, dialogue, silence, memory, interpersonal behavior, and the symbolic organization of domestic and urban spaces. In *I'll Turn Off the Lights*, the analysis focuses on Clarice and the emotional structure of her family life, especially the repetitive domestic labor, emotional neglect, and quiet desire for recognition that shape her inner world (8). In *A Secret in the Alleys*, the analysis centers on memory, secrecy, family relations, and the psychological burden of what remains unspoken (9). The study also considers the broader history of Iranian fiction, especially the development of the modern Persian novel as a form capable of representing social transformation and psychological interiority (10). Since both novels are written by women and foreground female experience, the analysis also benefits from an intersectional perspective, recognizing that gender, family, class, ethnicity, memory, and social location intersect in shaping the fictional self (12). Thus, the study does not isolate personality traits from their cultural setting, but interprets them as relational and context-dependent formations.

The findings show that in *I'll Turn Off the Lights*, the Dark Triad is represented primarily through the domestic sphere and the emotional economy of family life. Clarice

cannot be described as narcissistic in the overt sense of arrogance or explicit self-glorification; however, her inner crisis reveals a vulnerable form of narcissism rooted in emotional invisibility and the desire to be seen (5). The emotional indifference of those around her, particularly within the structure of marriage and family, contributes to her sense of erasure and intensifies her need for recognition (8). Machiavellianism in this novel is not expressed through calculated conspiracy, but through normalized domestic control, where gendered duties are taken for granted and the woman's care labor becomes an invisible resource for others. This corresponds to the broader understanding of Machiavellianism as control and exploitation within interpersonal relations (6). Psychopathy appears only in a mild and relational form, especially as emotional coldness and failure to recognize the pain of others. The novel therefore shows that dark traits may operate beneath politeness, routine, and ordinary family life, making domestic normality itself a site of psychological pressure.

In *A Secret in the Alleys*, the Dark Triad is organized around secrecy, memory, and the psychological consequences of concealment. The novel suggests that secrets are not merely narrative devices; they are forms of power that regulate relationships and determine what can or cannot be said (9). Narcissism in this novel appears as defensive self-protection and the effort to preserve a wounded self-image. Rather than grandiose self-display, the

characters often demonstrate inwardness, guardedness, and emotional withdrawal, which can be read through the vulnerable dimension of narcissistic personality (17, 18). Machiavellianism is more visible in the management of information: withholding truth, delaying revelation, and controlling access to the past become subtle mechanisms of interpersonal power. Psychopathy is again not represented as overt brutality, but as indifference to the suffering produced by silence and concealment. From a cognitive perspective, the novel's reliance on memory and reconstruction of the past also shows how perception and recollection shape psychological reality (20). Compared with Pirzad's novel, Vafi's work presents darkness less through domestic repetition and more through the unresolved force of memory, secrecy, and unspoken trauma.

In conclusion, the study demonstrates that the Dark Triad of personality in these two novels is represented in subtle, relational, and culturally embedded forms. Narcissism appears mainly as wounded selfhood and the need for recognition; Machiavellianism appears as silence, concealment, emotional control, and the management of domestic or familial power; and psychopathy appears as emotional coldness, weak empathy, and indifference to another person's suffering. The comparison of the two novels shows that women's post-revolutionary fiction in Iran often represents darkness not through spectacular violence, but through quiet psychological erosion in

everyday life. *I'll Turn Off the Lights* locates this erosion in the repetitive structure of domestic responsibility and emotional neglect, whereas *A Secret in the Alleys* locates it in secrecy, memory, and the pressure of the unspoken past. The study concludes that psychological criticism, when combined with close literary analysis, can reveal the hidden emotional and ethical tensions of contemporary Persian fiction and show how ordinary relationships may become sites of subtle domination, self-protection, and affective harm.

References

1. Abrams MH. A Glossary of Literary Terms. Boston: Wadsworth Cengage Learning; 2009.
2. Payandeh H. Psychological Criticism of Literature. Tehran: Morvarid Publishing; 2015.
3. Mirsadeghi J. Elements of Story. Tehran: Sokhan Publishing; 2009.
4. Paulhus DL, Williams KM. The Dark Triad of Personality: Narcissism, Machiavellianism, and Psychopathy. *Journal of Research in Personality*. 2002;36(6):556-63.
5. Campbell WK, Miller JD. The Handbook of Narcissism and Narcissistic Personality Disorder. Hoboken: Wiley; 2011.
6. Christie R, Geis FL. Studies in Machiavellianism. New York: Academic Press; 1970.
7. Skeem JL. Psychopathic Personality: Bridging the Gap Between Scientific Evidence and Public Policy. *Psychological Science in the Public Interest*. 2007;8(3):95-162.
8. Pirzad Z. *I'll Turn Off the Lights*. Tehran: Center Publishing; 2001.
9. Vafi F. *A Secret in the Alleys*. Tehran: Cheshmeh Publishing; 2008.
10. Mirabedini H. One Hundred Years of Fiction Writing in Iran. Tehran: Cheshmeh Publishing; 2004.
11. Nafisi A. *Reading Lolita in Tehran*. New York: Random House; 2003.
12. Crenshaw K. Demarginalizing the Intersection of Race and Sex. *University of Chicago Legal Forum*. 1989;1989(1):139-67.

13. Furnham A, Richards SC, Paulhus DL. The Dark Triad of Personality: A 10 Year Review. *Social and Personality Psychology Compass*. 2013;7(3):199-216.
14. Eagleton T. *Literary Theory: An Introduction*. Minneapolis: University of Minnesota Press; 1983.
15. Jones DN, Paulhus DL. Introducing the Short Dark Triad (SD3): A Brief Measure of Dark Personality Traits. *Assessment*. 2014;21(1):28-41.
16. Bennett A, Royle N. *An Introduction to Literature, Criticism and Theory*. London: Pearson Education; 2004.
17. Miller JD. Narcissistic Personality Disorder and the DSM-V. *Journal of Abnormal Psychology*. 2007;116(1):166-73.
18. Kernberg OF. *Borderline Conditions and Pathological Narcissism*. New York: Jason Aronson; 1975.
19. Babiak P, Hare RD. *Snakes in Suits: When Psychopaths Go to Work*. New York: HarperCollins; 2006.
20. Goldstein EB. *Cognitive Psychology: Connecting Mind, Research, and Everyday Experience*. Boston: Cengage Learning; 2015.
21. Kundera M. *The Art of the Novel*. New York: Grove Press; 1986.
22. Jonason PK, Webster GD. The Dirty Dozen: A Concise Measure of the Dark Triad. *Psychological Assessment*. 2010;22(2):420-32.